

تئوری منازعات نامتقارن^x

ایوان آرگون تافت

مترجم: محمد تمنایی

فصلنامه مطالعات بسیج، سال ششم، شماره ۱۹ - ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۸۲

اشاره

اگر قدرت به منزله عامل تعیین کننده برای کسب پیروزی در جنگ محسوب شود، در این صورت بازیگران ضعیف هرگز نیساید در مقابل حریفان قدرتمند پیروز شوند، بویژه وقتی که شکاف در قدرت نسبی طرفین درگیر در منازعه بسیار زیاد باشد. اما تاریخ بیانگر امری دیگر است و آن این که گاهی اوقات این بازیگران ضعیف هستند که پیروز میدان جنگ می شوند.

مقاله حاضر در پی پاسخگویی به این سؤال است که چگونه استراتژی بازیگر ضعیف می تواند قدرت یک بازیگر قوی را بی اثر کند. نویسنده معتقد است که تعامل استراتژیک بهترین شاخص برای ارزیابی نتایج منازعات نامتقارن بوده و جریان و نتایج یک منازعه را بهتر از نظریه های دیگر پیش بینی می کند.

بخش نخست این مقاله مبحث عدم تقلیل منافع را مطرح می کند. بخش دوم، نظریه تعامل استراتژیک را بیان می کند که بر اساس این نظریه، بازیگران قدرتمند در صورتی به کارگیری استراتژی غلط در مقابل استراتژی رقیب، در منازعات نامتقارن شکست خواهند خورد. دو بخش دیگر مقاله نتایج کمی و کیفی ارزیابی استدلال های مطروحه را مورد بررسی قرار می دهد. این مقاله با ترسیم پیامدهای نظری و سیاسی نظریه تعامل استراتژیک پایان می یابد.

* Ivan Arregun-Toft. "How the weak win wars: A Theory of Asymmetric Conflict". *International Security*, Vol. 26, No. 1 (Summer 2001), pp. 93-128.

هیچ کس برای پیروزی «محمد علی کلی» در مسابقات جهانی سنگین وزن ۳۰ اکتبر ۱۹۷۴ در مقابل «جورج فورمن» شانس قائل نبود. فورمن، که هیچ یک از حریفانش بیش از سه دور در رینگ دوام نیاورده بودند، قوی‌ترین مشت زن (بوکسور) نسل خود بود. گرچه محمد علی، به قدرتمندی فورمن نبود، ولی دارای مشت‌ی نسبتاً سریع‌تر و در سر پا سبک‌تر بود. با وجود این، فورمن در هفته‌های قبل از مسابقه، به مصاف رقیبان تمرینی چابک و سرعتی رفته بود؛ اما دقایقی پس از ساعت چهار صبح، وقتی زنگ مسابقه در «کینشازا» به صدا درآمد، نتیجه‌ای کاملاً غیر منتظره به دست آمد. در دور دوم، محمد علی به جای رفتن به رینگ مسابقه برای مبارزه با فورمن، به نظر می‌رسید خود را روی طناب‌های دور رینگ انداخته است. فورمن که حالا از پیروزی خود مطمئن شده بود، چندین بار ضربه‌های محکمی به محمد علی زد. در حالی که محمد علی با صدای خشن، این سخنان طعنه‌آمیز را در گوش او زمزمه می‌کرد: «جورج، تو به من ضربه نمی‌زنی»، «جورج، تو مرا مایوس می‌کنی»، فورمن کنترل خود را از دست داد و ضربه‌های او دیوانه‌وار بر بدن رقیب وارد می‌شد. تماشاگرانی که نمی‌دانستند طناب‌های لاستیکی دور رینگ، بخش اعظم شدت ضربه‌های فورمن را جذب می‌کند، گمان می‌کردند علی قطعاً شکست خواهد خورد. اما، در دور پنجم، فورمن به شدت خسته شد. و در دور هشتم، همان طور که گزارشگران بهت زده و جمعیت هیجان زده مشاهده کردند، محمد علی، جورج فورمن را به کف برزنتی رینگ کوبید و مسابقه پایان یافت.

نتیجه آن مبارزه که اکنون به «غرش در جنگل» شهرت یافته، کاملاً غیر منتظره بود. هر دو مشت زن برای پیروزی، دارای انگیزه یکسانی بودند؛ هر دو با افتخار، از پیروزی خود سخن گفته بودند و غرور و تکبر زیادی داشتند. اما، در پایان، مبارزه‌ای که باید در سه دور تمام می‌شد، به هشت دور رسید و مشت‌های فوق‌العاده قدرتمند فورمن در مقابل استراتژی «افتادن روی طناب» محمد علی، بی‌ثمر شد.

این مبارزه، یک ویژگی مهم و در عین حال نسبتاً ناشناخته درگیری میان کشورها را نشان می‌دهد و آن این است که چگونه استراتژی یک بازیگر ضعیف، می‌تواند قدرت یک بازیگر قوی را بی‌اثر کند.^۱ اگر قدرت به منزله پیروزی در جنگ است، در این صورت بازیگران ضعیف هرگز نباید در مقابل حریفان قدرتمند پیروز

شوند؛ به ویژه وقتی که اختلاف در قدرت نسبی، بسیار زیاد باشد.^۲ اما تاریخ بیانگر امری دیگر است؛ گاهی اوقات بازیگران ضعیف نیز پیروز می‌شوند.^۳ اما سؤال این است که این پیروزی چگونه اتفاق می‌افتد.

درک شرایطی که بازیگران ضعیف در جنگ‌ها پیروز می‌شوند، به دو دلیل مهم است؛ نخست، اگر قواعدی مختصّ منازعات نامتقارن وجود دارد یا اگر تجزیه و تحلیل آنها دیدگاه جدیدی در مورد منازعات نامتقارن ارائه می‌کند تشریح کلی نتایج منازعات نامتقارن، نه تنها مطلوب، بلکه برای کاهش احتمال بروز جنگ‌های غیر قابل پیروزی و افزایش شانس موفقیت امریکا در صورت ضرورت توسل به زور، ضروری است. دوم، از آن جا که منازعات نامتقارن، از تروریسم فاجعه‌آمیز گرفته تا مداخله نظامی در جنگ‌های میان دولت‌ها، درگیری‌های قومی و داخلی، محتمل‌ترین تهدید برای امنیت و منافع امریکا است. تنها یک نظریه کلی در مورد نتایج منازعه نامتقارن، می‌تواند سیاستگذاران امریکا را به سوی تلاش برای ایجاد نیروهای مسلّح و دیگر نیروهای ضروری به منظور به کارگیری یک واکنش استراتژیک مؤثر، سوق دهد.

تاکنون، تنها یک محقق، تبیینی کلی و قوی در مورد نتایج منازعات نامتقارن مطرح کرده است.^۴ «آندرو ماک»^{*} در مقاله‌ای تحت عنوان «چرا کشورهای بزرگ در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند»، معتقد است عزم و علاقه نسبی یک بازیگر، موفقیت یا شکست در جنگ‌های نامتقارن را تبیین می‌کند.^۵

در واقع، بدون توجه به منابع قدرت مادی، بازیگری که عزم و اراده قوی‌تری داشته باشد، پیروز می‌شود. ماک اظهار می‌کند که این عزم و اراده، می‌تواند با ارزیابی ساختار روابط منازعه منشأ یک پیشینه اثبات شده شود. عدم تقارن قدرت، عدم تقارن منافع را این گونه تبیین می‌کند. هر چه در میزان قدرت نسبی، اختلاف بیشتر باشد، بازیگران قوی، کمتر مصمم و در نتیجه از نظر سیاسی، آسیب پذیرتر و بازیگران ضعیف، مصمم‌تر و از نظر سیاسی، کمتر آسیب پذیرند. بنابر این کشورهای بزرگ، در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند؛ زیرا سیاستمداران نا امید و ناراضی (در حکومت‌های دموکراتیک) یا نخبگان مخالف (در حکومت‌های استبدادی) بدون دستیابی به پیروزی نظامی، دولت را مجبور به عقب نشینی

*. Andrew Mack

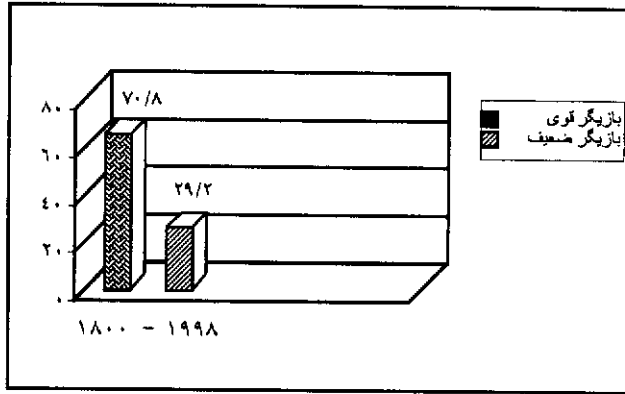
می‌کنند. این امر در مورد برخی درگیری‌ها درست به نظر می‌رسد؛ اما در مورد دیگر نبردها این طور نیست.

در این مقاله، من معتقدم که تعامل استراتژیک، بهترین شاخص برای نتایج منازعات نامتقارن است.^۶ طبق این نظریه، تعاملات استراتژیک بازیگران در طول جریان یک منازعه، بهتر از نظریه‌های متضاد، نتایج جنگ را پیش بینی می‌کند.^۷ بخش نخست این مقاله، معمای شکست بازیگر قدرتمند در نبرد نامتقارن، بحث عدم تقارن منافع ماک را به صورت کامل مطرح می‌کند. بخش دوم، نظریه تعامل استراتژیک را بیان می‌کند که معتقد است بازیگران قدرتمند در صورت به کارگیری استراتژی غلط در مقابل استراتژی رقیب، در منازعات نامتقارن شکست خواهند خورد. دو بخش دیگر، نتیجه‌های کمی و کیفی برای ارزیابی استدلال‌های مطروحه را مورد بررسی قرار می‌دهد. این مقاله با ترسیم پیامدهای نظری و سیاسی نظریه تعامل استراتژیک پایان یافته و مسیرهای دیگری برای پژوهش‌های بیشتر پیشنهاد می‌کند.

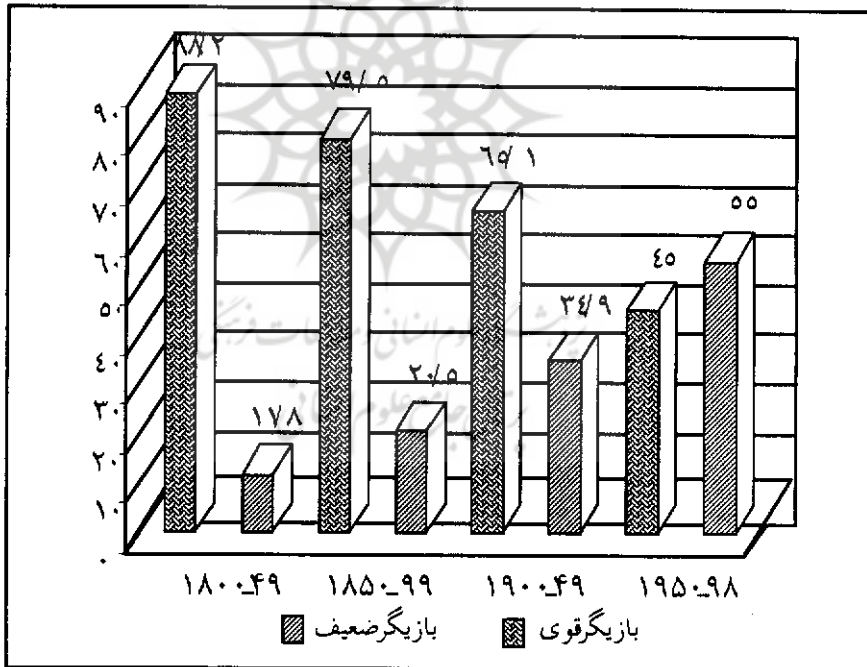
تشریح نتایج درگیری نامتقارن

از زمان «توسیدید»^۸، مهمترین اصل تئوری روابط بین الملل، این بوده است که قدرت به معنای پیروزی در جنگ است.^۹ بنا بر این در جنگ نامتقارن،^۹ بازیگر قدرتمند تقریباً همیشه باید پیروز شود. در واقع، این توقع مبتنی بر پشتیبانی توازن است (به شکل ۱ نگاه کنید). با وجود این، اگر دوره حدوداً دوپست ساله گردآوری شده در مجموعه اطلاعات «تشابهات جنگ» تقسیم شود، دو معما مطرح می‌شود.

*. Thucydides



شکل (۱): درصد پیروزی در جنگ نامتقارن با توجه به نوع بازیگر ۱۸۰۰-۱۹۹۸



شکل ۲- درصد پیروزی در جنگ نامتقارن با نوع بازیگر در چهار دوره پنجاه ساله

معمای اول، این است که بازیگران ضعیف در حدود ۳۰ درصد تمام جنگ‌های نامتقارن پیروز شده‌اند، که با توجه به عدم تقارن پنج به یک ارائه شده در این جا درصد بالایی است. دوم این که بازیگران ضعیف در طول زمان، به صورت فزاینده پیروز شده‌اند. اگر قدرت نسبی، نتایج را تبیین می‌کند و ساختار درگیری همانند شکل (۲) ثابت فرض شود، نتایج درگیری در طول زمان تغییر یافته است نباید تغییر کند. چه عاملی شکست بازیگران قدرتمند در جنگ‌های نامتقارن و روند فزاینده پیروزی بازیگران ضعیف را در طول زمان توجیه می‌کند؟

عدم تقارن منافع یا قدرت نسبی بازیینی شده

استدلال آندروماک در مورد چگونگی پیروزی کشورهای ضعیف در جنگ‌های نامتقارن شامل سه عنصر مهم است: ۱. قدرت نسبی منافع نسبی را توجیه می‌کند. ۲. منافع نسبی، آسیب پذیری سیاسی نسبی را تبیین می‌کند، ۳. آسیب پذیری نسبی، علت شکست بازیگران قدرتمند را تشریح می‌کند. بر اساس منطق این استدلال، بازیگران قدرتمند، منافع و علاقه کمتری به پیروزی دارند؛ زیرا موجودیت آنها در خطر نیست. از طرف دیگر، بازیگران ضعیف، منافع و علاقه بیشتری به پیروزی دارند؛ زیرا تنها پیروزی، موجودیت آنها را تضمین می‌کند.^{۱۰} ماک مفهوم آسیب پذیری سیاسی را به منظور بیان این احتمال مطرح می‌کند که مردم (در حکومت‌های دموکراتیک) یا نخبگان مخالف (در حکومت‌های مستبد)، رهبران کشور را وادار خواهند کرد تا جنگ را بدون دستیابی به اهداف اولیه آن، متوقف کنند.^{۱۱}

منافع کم یک کشور قدرتمند، به معنای آسیب پذیری سیاسی بالاست. در مقابل، منافع بیشتر یک کشور ضعیف، به منزله آسیب پذیری سیاسی پایین است. ماک معتقد است که این آسیب پذیری سیاسی دلیل این را که «چرا بازیگر قدرتمند در مقابل ضعیف می‌بازد؟» توجیه می‌کند.^{۱۲} تأخیرها و عقب نشینی‌ها در میدان نبرد، سرانجام مردم خسته از جنگ و نخبگان حریص را ترغیب خواهد کرد تا رهبران کشورهای قوی را برای توقف جنگ، تحت فشار قرار دهند. بنابر این استدلال ماک به این ادعا کاهش می‌یابد که قدرت نسبی، علت شکست بازیگر قدرتمند را در جنگ‌های نامتقارن توضیح می‌دهد: عدم تقارن قدرت، عدم تقارن در

منافع (قدرت زیاد مساوی با منافع کمتر است را تعیین می‌کند)، عدم تقارن منافع، مکانیزم علی مهمی است و نظریهٔ ماک از این لحاظ، یک بحث عدم تقارن منافع است.

ماک این منطق را در مورد مداخلهٔ امریکا در ویتنام به کار می‌برد، که به نظر می‌رسد دلیل قوی در مورد نتایج غیر منتظرهٔ آن جنگ ارائه می‌کند. طبق نظر ماک، امریکا به این دلیل شکست خورد که نسبت به ویتنام شمالی، کمتر در معرض خطر قرار داشت. در طول زمان، امریکا نتوانست توان ویتنام شمالی را فرسوده کند و سرانجام مردم ناراضی و عصبانی، دولت امریکا را برای عقب نشینی بدون دستیابی به اهداف عمدهٔ سیاسی آن، که همانا ایجاد ویتنام جنوبی مستقل، مطمئن و غیر کمونیستی بود، تحت فشار قرار دادند.

نظریهٔ عدم تقارن منافع ماک، حداقل سه مسأله را مطرح می‌کند؛ نخست، قدرت نسبی، شاخص نامناسبی برای نمایش منافع نسبی یا اراده و عزم در صلح یا جنگ است. ممکن است یک کشور قدرتمند در زمان صلح، طوری عمل کند که گویی حیات و موجودیت خود را در معرض خطر می‌بیند؛ در حالی که واقعاً این طور نیست. به عنوان مثال، کشوری که خود را «رهبر دنیای آزاد» می‌داند، ممکن است به صورت منطقی این امر را محاسبه کند که گر چه شکست یک متحد در جنگ داخلی طولانی، از نظر مادی اهمیت زیادی ندارد، اما دوام و بقای موجودیت خود آن دولت به عنوان رهبر دنیای آزاد، به یک نتیجهٔ مطلوب بستگی دارد. این محاسبات، غالباً در منطق بازی «دومینو» تشدید می‌شود، که در آن، مجموعه‌ای از منافع به تنهایی با اهمیت، به گونه‌ای با هم مرتبط هستند که از دست دادن همهٔ آنها، تهدیدی واقعی برای دوام و بقا ایجاد می‌کند. برای مثال، پیش از جنگ افریقای جنوبی^{۱۳} (۱۹۰۲ - ۱۸۹۹) بریتانیای کبیر محاسبه کرده بود که بقای امپراتوری‌اش، به محافظت از هند بستگی دارد و این امر، مستلزم آن بود که بریتانیا امنیت خطوط ارتباطاتی دریایی را که از دماغهٔ امید نیک می‌گذرد، تأمین کند. این امر نیز به نوبهٔ خود، مستلزم کنترل مستعمره «کیپ» بود که در مقابل تقاضای استقلال خواهی دو کشور کوچک واقع در فراسوی کرانهٔ جنوبی‌ترین ناحیهٔ افریقا، با توسل به زور مقاومت کند. به همین ترتیب، بقای موجودیت و دومین منطق، تصمیم امریکا را به منظور مداخله در جنگ داخلی ویتنام تحت تأثیر قرار داد.^{۱۴}

وقتی بازیگران قدرتمند وارد جنگی می‌شوند (حتی نبردی که ابتدا برای منافع آنها دارای اهمیت حاشیه‌ای تشخیص داده شود) عزم و اراده‌شان برای پیروزی به شدت افزایش می‌یابد. این امر به همان اندازه که در محاسبات شوروی در افغانستان صدق می‌کرد، در محاسبات امریکا در ویتنام نیز درست بود.^{۱۵} دوم، عملیات آسیب پذیری سیاسی، که ماک برای تشریح موفقیت بازیگر ضعیف از آن استفاده می‌کند، مستلزم یک گستره زمانی است. اما هیچ چیزی در نظریه عدم تقارن توضیح نمی‌دهد که چرا برخی منازعات نامتقارن، به سرعت پایان می‌یابند؛ در حالی که سایر این نوع درگیری‌ها طول می‌کشد.^{۱۶} سوم، اگر نظریه عدم تقارن منافع درست باشد، وقتی قدرت نسبی ثابت باشد، باید تغییر کمی یا هیچ تغییری در توزیع نتایج درگیری نامتقارن در طول زمان وجود نداشته باشد؛ اما همان طور که در شکل (۲) (که در آن قدرت نسبی ثابت است) نشان داده شده است، بازیگران ضعیف به صورت فزاینده‌ای در جنگ‌های نامتقارن پیروز می‌شوند.

خلاصه این که، به هنگام تشریح منافع بازیگر به عنوان کارکرد قدرت نسبی، نظریه عدم تقارن منافع ماک، ضعیف‌ترین و به هنگام تشریح شکست بازیگر قدرتمند به عنوان نتیجه آسیب پذیری سیاسی، قوی‌ترین نظریه است. در بخش بعدی، من در مورد نتایج منازعات نامتقارن نظریه‌ای ارائه می‌دهم که از طریق طبقه‌بندی شرایطی که تحت آن آسیب پذیری سیاسی به شکست بازیگران قدرتمند در جنگ‌های نامتقارن منجر می‌شود، نظریه ماک را نیز شامل می‌گردد.

نظریه تعامل استراتژیک؛ تئوری جنگ نامتقارن

این بخش، نظریه تعامل استراتژیک، به عنوان تشریح کلی نتایج جنگ نامتقارن مطرح می‌شود و با تعریف واژه‌های کلیدی، شروع و پس از آن منطق تئوری مورد بررسی قرار می‌گیرد، و با چند فرضیه حاصل از آن، به پایان می‌رسد.

استراتژی

«استراتژی» آن طور که در این جا تعریف شده است، به طرح یک بازیگر برای به کارگیری نیروهای مسلح به منظور دستیابی به اهداف نظامی یا سیاسی اطلاق می‌شود.^{۱۷} استراتژی‌ها در برگیرنده فهم یک بازیگر (به ندرت آشکار) از ارزش‌های

نسبی این اهداف هستند.^{۱۸} در این معنا، استراتژی باید از دو اصطلاح کاملاً مرتبط، یعنی استراتژی بزرگ و تاکتیک جدا شود. استراتژی بزرگ، به کلیت منابع یک بازیگر اطلاق و در راستای اهداف سیاسی، نظامی، اقتصادی یا دیگر اهداف به کار گرفته می‌شود. «تاکتیک» به هنر جنگیدن در نبردها و به کارگیری تسلیحات مختلف نظامی - برای مثال- پیاده، زرهی و توپخانه - در زمین عملیاتی و موقعیت‌های مناسب برای آنها گفته می‌شود.^{۱۹} استراتژی بزرگ، استراتژی و تاکتیک همه نقاط مختلف روی محور ابزارهای یک بازیگر در راستای یک هدف خاص توصیف و آن، هدف وادار کردن طرف مقابل برای انجام خواست مورد نظر او است.

شناخت نمونه‌های استراتژی‌های ایده‌آل، نقطه شروع خوبی برای تجزیه و تحلیل است:

استراتژیهای تهاجمی (بازیگری قدرتمند)

۱. حمله مستقیم

۲. وحشی‌گری (بربریت)

استراتژیهای دفاعی (بازیگر ضعیف)

۱. دفاع مستقیم

۲. استراتژی‌های جنگ چریکی

این نمونه شناسی، دارای دو فرض است: ۱. بازیگران قدرتمند، منازعات نامتقارن مورد نظر را آغاز کردند و از این رو، بازیگر قدرتمند و مهاجم، مترادف یکدیگرند.^{۲۰} این استراتژی‌های ایده‌آل، گونه عمدتاً استراتژی‌های پیروزی در جنگ هستند تا استراتژی پایان دادن به جنگ.^{۲۱}

حمله مستقیم: حمله مستقیم به معنای کاربرد نیروی نظامی برای تصرف یا نابودی نیروهای مسلح یک دشمن و در نتیجه، به دست گرفتن کنترل اهداف مهم آن دشمن است. هدف اصلی پیروزی در جنگ، از طریق نابودی دشمن برای مقاومت مسلحانه است. فرسایش دشمن و حمله برق‌آسا و شیبخون، هر دو استراتژی‌های حمله مستقیم

هستند.^{۲۲} ممکن است برخی خوانندگان، گنجاندن شبیخون و حمله برق‌آسا را در این تعریف، گیج‌کننده بدانند؛ زیرا به نظر می‌رسد که همین تعریف، در مورد استراتژی حمله غیر مستقیم به کار رفته است.^{۲۳} اما از آن جا که واحدهای زرهی نیروهای مسلح دشمن، (توانمندی دشمن برای مقاومت) را در شبیخون هدف قرار می‌دهند، این در شمار تاکتیک غیرمستقیم، اما استراتژی مستقیم قرار می‌گیرد.^{۲۴}

از منظر تاریخی، رایج‌ترین الگوی استراتژی، حمله مستقیم الگویی بوده است، که در آن، نیروهای مهاجم برای تصرف اهداف مهم کشور مدافع (شهر و پایتخت، یک مرکز صنعتی یا ارتباطی یا یک پل) یا تأسیسات استراتژیک (مانند هر زمین عملیاتی قابل دفاع یا یک برج) آن پیشروی می‌کنند و کشور مدافع، تلاش می‌کند که تلاش‌های دشمن را خنثی کند. یک نبرد یا سلسله‌ای از نبردها به دنبال آن صورت می‌گیرد که گاهی اوقات، وقفه‌هایی به مدت کل فصول ایجاد می‌شود تا این که یک طرف شکست را بپذیرد.

اعمال خشونت و وحشی‌گری: «وحشی‌گری» به نقض سیستماتیک قوانین جنگ برای دستیابی به اهداف نظامی یا سیاسی گفته می‌شود.^{۲۵} هر چند این تعریف، شامل کاربرد تسلیحات ممنوعه مانند تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی است، اما مهم‌ترین عنصر آن، حمله، یورش و چپاول غیر نظامیان (از قبیل تجاوز به عنف، قتل و شکنجه) است.^{۲۶} بر خلاف دیگر استراتژی‌ها، توخس برای نابودی اراده و توان جنگیدن دشمن به کار گرفته شده است. مثلاً وقتی از بین بردن اراده دشمن در یک عملیات بمباران استراتژیک هدف قرار می‌گیرد، بازیگر قدرتمند به دنبال تحت فشار قرار دادن کشور ضعیف‌تر، برای تغییر رفتار خود از طریق اعمال فشار بر آن (نابودی مراکز مهم و خاص، است.^{۲۷} وقتی نابودی اراده دشمن، هدف عملیات ضد شورش است، بازیگر قدرتمند تلاش می‌کند تا شورشیان بالقوه را از طریق مثلاً آغاز سیاست تلافی جویانه بر ضد غیر نظامیان باز دارد.^{۲۸} همچنین بازیگران قدرتمند می‌توانند توانمندی بازیگر ضعیف برای ادامه شورش، را مثلاً با استفاده اردوگاه‌های اسراء، هدف قرار دهد.^{۲۹} از نظر تاریخی، رایج‌ترین شکل‌های توخس، شامل کشتار غیر نظامیان (مانند اسیران جنگی یا غیر نظامیان در جریان عملیات

نظامی)، استفاده از اردوگاه‌های اسرا^{۳۰} و از سال ۱۹۳۹، بمباران استراتژیک اهدافی که دارای ارزش نظامی نیستند، می‌شود.^{۳۱}

دفاع مستقیم: دفاع مستقیم، به کاربرد نیروهای مسلح به منظور خنثی کردن تلاش نیروهای دشمن برای تصرف یا نابودی اهداف مهم مانند خاک، جمعیت و منابع استراتژیک اطلاق می‌شود. این استراتژی‌ها همانند استراتژی‌های حمله مستقیم ارتش دشمن را هدف قرار می‌دهد. هدف در این استراتژی، انهدام توانمندی دشمن برای حمله از طریق مختل کردن پیشروی دشمن یا نیروهای مسلح آن کشور در نزدیک‌ترین نقطه است. استراتژی‌های اهداف محدود، دفاع ثابت، دفاع خط مقدم، دفاع در عمق و دفاع متحرک، نمونه‌هایی از این استراتژی است.^{۳۲}

گنجاندن استراتژی اهداف محدود در این جا ممکن است نامعقول به نظر رسد. همانند استراتژی حمله پیشگیرانه یا بازدارنده، این استراتژی‌ها با یک تهاجم اولیه شروع می‌شود - مثلاً حمله به مراکز استقرار نیروهای مسلح دشمن در طول مرز بین المللی - اما اهداف نهایی آنها دفاعی است.^{۳۳} استراتژی اهداف محدود، توانایی و استعداد حمله دشمن را از طریق نابودی توان استراتژی و حیاتی یا تصرف تأسیسات حساس مانند سرزمین، پل‌ها، ارتفاعات و... دشمن را هدف قرار می‌دهد. این استراتژی‌ها اغلب به وسیله بازیگران ضعیفی به کار گرفته می‌شود که جنگ را در مقابل بازیگران قدرتمند شروع کرده‌اند.^{۳۴} حمله هوایی ژاپن به «پرل هاربر» در سال ۱۹۴۱ و حمله مصر به اسرائیل در سال ۱۹۷۳ نمونه‌هایی از این استراتژی است.

جنگ چریکی: استراتژی جنگ چریکی، سازماندهی بخشی از جامعه با هدف تحمیل هزینه‌هایی بر دشمن، با استفاده از نیروهای مسلح آموزش دیده، به منظور جلوگیری از مواجهه مستقیم است.^{۳۵} این هزینه‌ها شامل از دست دادن سربازان، تدارکات، زیر ساخت‌ها، آرامش روانی و ذهنی و مهمتر از همه، وقت است.^{۳۶} هر چند استراتژی جنگ چریکی، عمدتاً نیروهای مسلح دشمن و منابع پشتیبانی آنها را هدف قرار می‌دهد، ولی هدف آن، نابود کردن توانمندی دشمن نیست؛ بلکه نابودی عزم و اراده مهاجم است.^{۳۷}

استراتژی جنگ چریکی، مستلزم دو عنصر است؛ ۱. پناه‌گاه‌های فیزیکی (از قبیل باتلاق‌ها، کوه‌ها، جنگل پر پشت و انبوه) یا پناهگاهی سیاسی (از قبیل مناطق مرزی دارای دفاع ضعیف یا مناطق مرزی کنترل شونده به وسیله کشورهای همفکر و دوست) ۲. جمعیت پشتیبان تا نیازمندی‌های اطلاعاتی و لجستیکی و همچنین نیروهای جایگزین را تأمین کنند. متدهای استراتژی جنگ چریکی، به بهترین وجه توسط «مائوتسه تونگ»، معروف‌ترین استاد آن، چنین بیان شده است: «در جنگ چریکی، این تاکتیک را انتخاب کن که وانمود کنی از جهت شرق می‌آیی؛ ولی حمله را از سمت غرب انتخاب کن. از حمله به نقاط غیر قابل نفوذ خودداری کن و به جهت مناطق قابل نفوذ و بی دفاع حمله کن؛ حمله کن؛ عقب نشینی کن؛ ضربه‌های فوری و برق آسا وارد کن و قدرت تصمیم‌گیری سریع داشته باش. وقتی نیروی چریکی با یک دشمن قدرتمندتر درگیر می‌شود، اگر دشمن پیشروی کند، آنها عقب نشینی می‌کنند، وقتی دشمن توقف می‌کند، بر ضد او عملیات ایدایی انجام می‌دهد. وقتی دشمن خسته است، به او حمله می‌کند و هنگامی که او عقب نشینی می‌کند، او را تعقیب می‌کند. در استراتژی جنگ چریکی، عقبه، جناحین و دیگر مناطق آسیب پذیر دشمن، نقاط حیاتی او محسوب می‌شود و در آن جا وی باید مورد حمله ایدایی قرار گیرد و تارومار خسته و نابود شود.»^{۳۸}

استراتژی جنگ چریکی، برای دستیابی به شکست سریع و قاطع نیروهای مهاجم یا اشغالگر نیست.^{۳۹} از این گذشته، از آن جا که چریک‌ها نمی‌توانند مناطق مشخصی را تصرف یا در دست خود نگه دارند، نمی‌توانند به هنگام عملیات یا مرخصی، برای کسب آمادگی انجام مأموریت‌های جدید، امنیت خانواده‌هایشان را تأمین کنند. بنابر این راهبرد جنگ چریکی، راهبردی است که مستلزم قرار دادن اهداف مهم و حساس (مانند مزارع، خانواده، مراکز فرهنگی یا مذهبی و شهرها) به صورت مستقیم در دست دشمن است. بنابر این منطقاً هزینه‌های زیاد اتخاذ استراتژی جنگ چریکی، هم به هدف و هم به محدودیت دشمن بستگی دارد.^{۴۰} وقتی نیروهای مهاجم یا اشغالگر، در به کارگیری زور، هیچ محدودیتی برای خود قائل نیستند یا زمانی که هدف آنها نابودی مردم کشور بازیگر ضعیف است، استراتژی جنگ چریکی، یک راهبرد دفاعی بسیار پر هزینه و سنگین است.

منطق تعامل استراتژیک

هر استراتژی دارای ضد استراتژی مطلوب است. بنابر این بازیگرانی که قادر به پیش بینی استراتژی، دشمن خود هستند، می‌توانند با انتخاب و اجرای ضد آن، امکان موفقیت خود را تا حد زیادی افزایش دهند. به عنوان نمونه، مائو معتقد بود وقتی نیروهای بومی، با تسلیحات ضعیف‌تر در مقابل نیروهای مدرن - به مفهومی که قبلاً گفته شد^{۴۱} - می‌جنگند، شکست، نتیجه‌ای خجسته و مسلم است. این شعار مائو، بیانگر آن است که وقتی کشور ضعیف با کشور قوی می‌جنگد، تعامل برخی راهبردها به نفع کشور ضعیف خواهد بود؛ در حالی که سایر راهبردها به نفع کشور قدرتمند خواهد بود.

اگر استدلال خود را بر اساس بیان مائو استوار کنم، معتقدم می‌توان مجموعه راهبردها و ضد راهبردهای بالقوه را در دو رهیافت استراتژیک مطلوب و مستقل خلاصه کرد، یکی، رهیافت مستقیم و دیگری رهیافت غیر مستقیم.^{۴۲} رهیافت مستقیم، نیروهای مسلح دشمن را هدف قرار می‌دهند تا توانمندی جنگی او را نابود کنند. رهیافت‌های غیر مستقیم، به دنبال از بین بردن اراده دشمن برای جنگیدن هستند. برای دستیابی به این هدف، استراتژی جنگ چریکی، سربازان دشمن را هدف قرار می‌دهد و خشونت و وحشی‌گری غیر نظامیان دشمن را مورد هدف قرار می‌دهد.^{۴۳} تعامل رهیافت‌هایی همانند (رهیافت مستقیم - مستقیم یا رهیافت غیر مستقیم - غیرمستقیم) به منزله شکست بازیگران ضعیف است؛ زیرا چیزی وجود ندارد که برتری قدرت بازیگر قدرتمند را منحرف کند یا تغییر دهد. بنابر این، این تعاملات به سرعت رفع خواهد شد. به عکس، تعامل رهیافت‌های غیر همانند، یعنی رهیافت (مستقیم - غیر مستقیم یا رهیافت غیر مستقیم - مستقیم) به معنای پیروزی بازیگران ضعیف است؛ زیرا برتری قدرت بازیگر قدرتمند در کنش متقابل، منحرف یا تغییر می‌یابد.^{۴۴} از این رو، این تعاملات، طولانی و مداوم می‌شوند؛ در حالی که زمان به نفع کشور ضعیف در گذر است.^{۴۵}

در منازعات نامتقارن، وقتی تعامل استراتژیک موجب تأخیر غیرمنتظره‌ای میان انجام عملیات نیروهای مسلح و دستیابی به اهداف نظامی یا سیاسی شود، بازیگران قدرتمند، به دو دلیل شکست می‌خورند؛ اول این که، گرچه تمام جنگجویان آرزوی

متراکم شده و شدیدی به کسب پیروزی دارند،^{۴۶} ولی در جنگ نامتقارن، بازیگران قدرتمند نسبت به این مسأله، حساسیت ویژه‌ای دارند.^{۴۷} اگر قدرت به منزله پیروزی است، بنابراین این برتری فوق‌العاده قدرت، باید به معنای یک پیروزی فوق‌العاده و سریع باشد. اما وقتی جنگ بر ضد یک دشمن کوچک ادامه می‌یابد، برآوردهای غیر واقعی و اغراق آمیز در مورد پیروزی، نخبگان سیاسی و نظامی را در کشور قدرتمند وادار می‌کند تا با به کارگیری زور و قدرت، برآوردن انتظارات را تشدید می‌کنند. (از این رو، هزینه‌های درگیری را افزایش می‌دهد) یا خطر بی‌کفایتی روز افزون را بپذیرند، که در هر صورت، منجر به فشار داخلی برای پایان دادن به درگیری می‌شود. همان طور که ماک در بحث خود در زمینه آسیب پذیری سیاسی تأکید می‌کند، هر قدر یک جنگ بیشتر ادامه یابد، احتمال وقوع این مسأله بیشتر خواهد شد که بازیگر قدرتمند، صرف نظر از وضعیت نظامی موجود در صحنه جنگ، به سادگی دست از اقدامات جنگی بردارد. همچنین بازیگران قدرتمند در جنگ نامتقارن شکست می‌خورند؛ که در راستای تلاش برای جلوگیری از افزایش هزینه‌ها (از قبیل اعلان جنگ، بسیج نیروهای احتیاط، افزایش مالیات‌ها یا تحمل تلفات بیشتر در مقابل وسوسه کاربرد خشونت و وحشی‌گری) تسلیم شوند. خشونت و وحشی‌گری، نیروهای خودی را حفظ می‌کنند؛ اما اگر از نظر نظامی، مفید و مؤثر باشد، مخاطره آمیز است.^{۴۸} اعمال خشونت و وحشی‌گری، احتمال بروز پیامدهای سیاسی داخلی و در نتیجه مخالفت‌های سیاسی داخلی و نیز مداخله خارجی را به همراه دارد.

تعامل استراتژیک؛ تبیین روند

توضیحات من در مورد روند موجود در راستای افزایش شکست بازیگر قدرتمند، هم از طریق تناسب بزرگترین تحول در نتایج مطلوب به نفع بازیگران ضعیف (۱۹۹۸ - ۱۹۵۰) و هم با منطق استدلال «کنت والتز»^{*} اثبات می‌شود که بازیگران در یک نظام رقابتی بین‌المللی، سیاست‌ها و راهبردهای مشابه را اجتماعی می‌سازند. همان طور که والتز می‌گوید: «سرنوشت هر دولت، به واکنش‌های آن

*. Kenneth N. Waltz

دولت نسبت به آنچه دیگر دولت‌ها انجام می‌دهند، بستگی دارد. احتمال این که وقوع درگیری با توسل به زور، به رقابت در زمینه تاکتیک‌ها و ابزار قدرت منجر می‌شود. رقابت، گرایش نسبت به همانندی رقیبان ایجاد می‌کند.^{۴۹}

با توجه به آنچه گفته شد، زمینه مناسب برای اجتماعی سازی چیست؟ من معتقدم فرایند اجتماعی سازی، به صورت منطقه‌ای عمل می‌کند و این که پس از جنگ دوم جهانی دو الگوی متفاوت اجتماعی سازی در دو منطقه مختلف جهان ظهور کرد. در الگوی حمله برق‌آسا، موفقیت با معیار توانایی ایجاد و استقرار نیروهای مکانیزه بزرگ و یگان‌های عملیات مشترک، که برای نابودی نیروهای مسلح دشمن و تصرف مراکز مهم و حیاتی آن، بدون نبردهای پرهزینه شکست آور طراحی شده بود، سنجیده می‌شد. این الگو را آمریکا، متحدان اروپایی آن، شوروی و تا حدودی ژاپن تقلید کردند. در الگوی جنگ چریکی، موفقیت با معیار توانایی دست زدن به یک درگیری طولانی بر ضد دشمنی که از لحاظ فناوری دارای برتری بود، سنجیده می‌شد. جنگ طولانی مائو برای چین و غلبه نهایی وی بر این کشور، الگویی بود که توسط چریک‌های الجزایر، ویتنام، شورشیان کوبا، کمونیست‌های مالایا و تا حدود زیادی مجاهدین مورد تقلید قرار گرفت.^{۵۰} الگوی حمله برق‌آسا بر رهیافت‌های مستقیم تأکید می‌کند؛ در حالی که الگوی جنگ چریکی، رهیافت‌های غیرمستقیم را برمی‌گزیند. وقتی که دو رویکرد به طور نظام‌مند به تعامل می‌پردازند، بازیگران قدرتمند غالباً شکست می‌خورند.

این الگوهای اجتماعی سازی، حاکی از آن است که بازیگران در آستانه درگیری مسلحانه، برای انتخاب استراتژی مطلوب، به دو دلیل کاملاً آزاد نیستند؛ نخست این که نیرو، تجهیزات و آموزش - کاملاً هماهنگ و منسجم - به سرعت حاصل نمی‌شود. به علاوه، توسعه و از این گذشته، طراحی و اجرای استراتژی مطلوب و مناسب یک بازیگر ممکن است با منافع و مقدرات سازمانی آن متضاد و با موانع مواجه شود.^{۵۱} دوم این که، بازیگران تهدیدها را اولویت‌بندی می‌کنند، برای مثال، اگر آمریکا و شوروی (سابق) یکدیگر را به عنوان تهدید اصلی تلقی می‌کردند و هر دو کشور محاسبه می‌کردند که محتمل‌ترین منطقه درگیری مستقیم، قلب اروپاست، آن‌گاه اتخاذ استراتژی نیروها، تجهیزات و دکترین‌های مطلوب برای پیروزی در آن جنگ، یک راهبرد معقول و درست تلقی می‌شد.

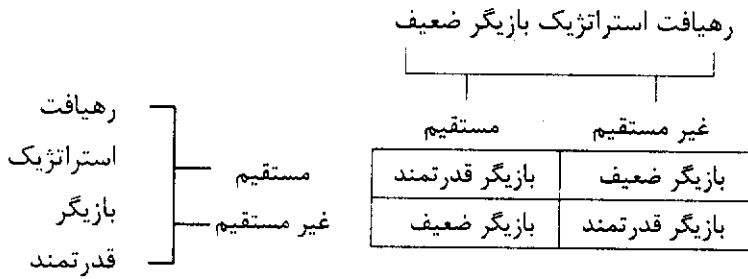
فرضیه: تعامل استراتژیک و نتایج درگیری

این بخش، منطق چهار نوع تعامل استراتژیک مجزا را مورد بررسی قرار داده و تبیین می‌کند که چگونه فرضیه‌های حاصل از هر استراتژی، در یک فرضیه خلاصه می‌شود. روابط پیش بینی شده کنش متقابل رهیافت‌های استراتژیک در مورد نتایج جنگ‌های نامتقارن، در نمودار شماره (۳) خلاصه شده است.

حمله مستقیم در مقابل دفاع مستقیم. در این نوع تعامل، هر دو بازیگر، فرضیه‌های مشابهی را در مورد اولویت اهداف و مراکز مهم در نظر می‌گیرند و بر اساس آنها می‌جنگند. از این رو، می‌توان انتظار داشت که هر دو طرف در مورد پیامدهای یک شکست فاجعه بار در نبرد، قواعد جنگ یا تصرف یک پایتخت توافق داشته باشند. چون در این تعامل، هیچ چیزی میان قدرت نسبی مادی و نتایج، ارتباط برقرار نمی‌کند و بازیگران قدرتمند به سرعت و با قاطعیت پیروز می‌شوند.

فرضیه ۱. وقتی بازیگران قدرتمند، با استفاده از راهبرد مستقیم حمله می‌کنند و بازیگران ضعیف با استفاده از راهبرد مستقیم دفاع می‌کنند و همه چیز دیگر مساوی است، بازیگران قدرتمند با سرعت و قاطعیت پیروز می‌شوند.

حمله مستقیم در مقابل دفاع غیر مستقیم. بر خلاف استراتژی‌های مستقیم، که متضمن کاربرد نیروهایی است که آموزش دیده و مجهز شده‌اند تا به عنوان یگان‌های سازمان یافته در مقابل نیروهایی بجنگند که دارای آموزش و تجهیزات مشابهی هستند، استراتژی‌های دفاع غیرمستقیم نوعاً متکی بر نیروهای مسلح نامنظم (یعنی نیروهایی که وقتی عملاً در نبرد نباشند، شناسایی آنها در میان غیر نظامیان دشوار باشد) است. در نتیجه، نیروهای مهاجم در طول عملیات‌ها، به کشتن یا مجروح کردن غیر نظامیان تمایل پیدا می‌کنند، که این اقدام، موجب برانگیختن مقاومت بازیگر ضعیف می‌شود و مهمتر از همه، استراتژی‌های دفاع غیر مستقیم، اهداف و مراکز مهم را قربانی به دست آوردن زمان می‌کنند.^{۵۲} این استراتژی‌ها ضرورتاً زمان زیادی طول می‌کشد تا تجزیه شود و تا زمانی که بازیگر ضعیف به پناهگاه و پشتیبانی اجتماعی دسترسی دارد، ادامه می‌یابد.^{۵۳} در جنگ‌های نامتقارن، تأخیر به نفع کشور ضعیف است.



شکل ۲- تأثیرات احتمالی تعامل استراتژیک در نتایج منازعات
(پیروزیهای احتمالی در مربع‌های فوق)

فرضیه ۲ - وقتی بازیگران قدرتمند با راهبرد مستقیم حمله کنند و بازیگران ضعیف با استفاده از راهبرد غیرمستقیم دفاع کنند، اگر همه چیزهای دیگر برابر باشد، بازیگران ضعیف پیروز می‌شوند.

حمله غیر مستقیم در مقابل دفاع مستقیم، از آن جا که نیروی پرتوان در دسترس بازیگر قدرتمند، به منزله پیروزی در مقابل یک دشمن ضعیف است که تلاش می‌کند به طور مستقیم دفاع کند، استفاده مهاجم از راهبرد غیر مستقیم در این موقعیت، اراده مدافع را برای مقاومت هدف قرار می‌دهد. پیش از پیدایش قدرت استراتژیک هوایی و توپخانه دوربرد (مانند راکت‌های V-1 و V-2 در جنگ دوم جهانی)، ایجاد موانع و محاصره، تنها ابزار تحت فشار قرار دادن دشمنان بودند. امروزه عملیات بمباران استراتژیک،^{۵۴} رایج‌ترین شکل حمله غیرمستقیم در مقابل دفاع مستقیم است.

همان طور که استراتژی‌های سرکوبگرانه به منظور نابود کردن اراده دشمن برای مقاومت اتخاذ می‌شود، عملیات‌های بمباران استراتژیک، نتیجه عکس در پی دارند و دقیقاً همان عزم و اراده‌ای که قصد نابودی آن را دارند، برمی‌انگیزد، بر خلاف انتظار «آدولف هیتلر»، و «هرمن گورینگ»، بمباران لندن انگلستان را وادار به تسلیم نکرد؛ بلکه به عکس این اقدام اراده انگلیسی‌ها را محکم‌تر ساخت. بازیگران قدرتمند، در این کنش‌های متقابل شکست می‌خورند؛ چون این اقدامات، وقت‌گیر و در راستای اعمال خشونت و وحشی‌گری است.^{۵۵}

فرضیه ۳- وقتی بازیگران قدرتمند با استفاده از استراتژی غیر مستقیم حمله می‌کنند و بازیگران ضعیف با استفاده از استراتژی مستقیم دفاع می‌کنند اگر همه عوامل دیگر برابر باشد، بازیگران قدرتمند شکست می‌خورند.

حمله غیر مستقیم در مقابل دفاع غیر مستقیم. استراتژی‌های دفاع غیر مستقیم، سطح خاصی از محدودیت اخلاقی را برای مهاجمان در نظر می‌گیرد. وقتی بازیگران قدرتمند، استراتژی اتخاذ می‌کنند که این محدودیت‌ها را نادیده می‌انگارد، بعید است بازیگران ضعیف پیروز شوند؛ هم به دلیل این که کسی باقی نمانده که برای او پیروزی به دست آید و هم به دلیل این که استراتژی جنگ چریکی، مستقیماً به شبکه پشتیبانی اجتماعی برای اطلاعات، لجستیک و جایگزینی نیروها بستگی دارد.^{۵۶} اعمال خشونت و وحشی‌گری به عنوان یک استراتژی ضد شورش، دارای کارکرد است؛ زیرا با حمله به یک یا هر عنصر ضروری، استراتژی جنگ چریکی - پناهگاه و کمک اجتماعی - توان جنگیدن دشمن را نابود می‌کند. مثلاً در جنگ «مورید»^{*} که در آن امپراتوری روس تلاش می‌کرد بر اقوام مسلمان قفقاز از ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۹ غلبه کند - روس‌ها دریافتند که به دلیل خستگی مفرط و مشکلات تدارکاتی ناشی از عبور از جنگل‌های انبوه ساحلی چین، به هیچ وجه نمی‌توانند به سوی کوه‌های مورید پیشروی کنند.

ساکنان ارتفاعات مورید از طریق دژهای کوهستانی خود که جز با توپخانه سنگین، تقریباً غیر قابل تسخیر و دسترسی بود، به استحکامات و محل استقرار نیروهای روسی حمله می‌کردند. چینی‌ها که در زمینه تیراندازی و تاکتیک‌های جنگ و گریز مهارت داشتند، قادر بودند ستون‌های سنگین نظامی روس‌ها را مورد حمله قرار دهند و پیش از آن که روس‌ها بتوانند دست به ضد حمله بزنند، در درون جنگل، پراکنده و مخفی می‌شدند. روس‌ها سرانجام به قطع هزاران درخت پرداختند و عملاً جنگل‌های چین را از بین بردند. تا سال ۱۸۵۹ سرانجام آنها توانستند از توپخانه سنگین خود به منظور انهدام دژهای مستحکم کوهستانی مورید و تبدیل آنها به مخروبه استفاده کنند و مقاومت ساکنان ارتفاعات مورید درهم شکست.

*. Murid

فرضیه ۴- وقتی بازیگر قدرتمند با اعمال خشونت و وحشی‌گری به بازیگر ضعیف که با اتحاد استراتژی جنگ چریکی دفاع می‌کنند، حمله نمایند. اگر کلیه عوامل دیگر برابر باشند، بازیگر قدرتمند پیروز می‌شود.

هر کدام از این فرضیه‌ها، یکی از تعاملات استراتژیک رهیافت یکسان یا رهیافت متضاد تعامل استراتژیک را تشریح می‌کند. این، بدان معنا است که هر چهار فرضیه، به عنوان یک فرضیه مورد آزمایش قرار می‌گیرند.

فرضیه ۵- احتمال موفقیت بازیگران قدرتمند در تعاملات رهیافت‌های مشابه و احتمال شکست آن در تعاملات رهیافت‌های متضاد، بیشتر است.

آزمایش اول: تعامل استراتژیک و نتایج جنگ نامتقارن، ۱۹۹۸ - ۱۸۰۰

هدف این بخش، این است تا مشخص کند که آیا همبستگی آماری مهمی میان تعامل استراتژیک و نتایج جنگ نامتقارن وجود دارد یا نه؟ این بخش با بحث چگونگی کُد گذاری نمونه‌ها و تجزیه و تحلیل سه رابطه کلیدی شروع می‌شود: ۱. تعامل استراتژیک و نتایج درگیری ۲. تعامل استراتژیک و مدت درگیری ۳. تعامل استراتژیک و روند افزایش موارد در جهت شکست بازیگر قدرتمند در طول زمان.

دسته‌بندی و نمونه‌های جنگ نامتقارن

روش اساسی دسته‌بندی نمونه‌های جنگ، بررسی تاریخچه هر جنگ و مجموعه داده‌های مربوط به آن جنگ است. اگر نصف مجموع نیروهای مسلح و جمعیت یک بازیگر از کل نیروهای مسلح و جمعیت دشمن آن، به نسبت ۵ به ۱ بیشتر باشد، آن درگیری به عنوان «جنگ نامتقارن» دسته‌بندی می‌شود. اگر بازیگر قدرتمند از نیروهای مسلح خود، به منظور تلاش برای نابودی نیروهای یک بازیگر ضعیف یا تصرف مراکز و اهداف مهم آن استفاده کند، این اقدام به عنوان حمله مستقیم نامگذاری می‌شود. اگر بازیگر ضعیف از نیروهای مسلح خود، به منظور تلاش برای خنثی سازی این حمله‌ها استفاده کند، این عملیات «دفاع مستقیم» نامیده می‌شود. نامگذاری اعمال خشونت و وحشی‌گری، برای آن دسته از بازیگران قدرتمندی استفاده می‌شود که به صورت سازمان یافته، غیر نظامیان را هدف قرار داده‌اند، از تسلیحات غیر قانونی استفاده می‌کنند یا مسؤولیت خسارات غیر نظامی

در عملیات بمباران استراتژیک را پس از آن که ارزیابی‌های خسارت بمباران، شک و تردید قابل ملاحظه‌ای را در مورد مؤثر بودن عملیات به طور کلی برانگیخت، بپذیرد. اگر بازیگر ضعیف، به وسیله نیروهای مسلح به دنبال تحمیل هزینه‌هایی بر بازیگر قدرتمند باشد و در حالی که از درگیری‌های شدید خودداری می‌کند، گفته می‌شود بازیگر ضعیف از استراتژی جنگ چریکی^{۵۷} استفاده کرده است. هر درگیری پیش از آن که به حدّ یکی از دو نوع تعامل کاهش یابد (رهیافت مشابه یا رهیافت متضاد) تحت عنوان یکی از چهار نوع تعامل استراتژیک (مستقیم - مستقیم، مستقیم - غیرمستقیم، غیرمستقیم - مستقیم یا غیرمستقیم - غیرمستقیم)^{۵۸} نامگذاری می‌شود.

متغیر اصلی این تجزیه و تحلیل، تعامل استراتژیک است که با نتایج درگیری مقایسه می‌شود. اگر تعامل استراتژیک، به تغییر در نتیجه درگیری منجر شود، در آن صورت، تغییر در ارزش تعامل استراتژیک در سراسر مجموعه نمونه مورد بررسی، باید با تغییر متناسب در نتیجه مقایسه شود. اگر تعامل استراتژیک دارای رهیافت‌های مشابه (مستقیم - مستقیم یا غیرمستقیم - غیرمستقیم) باشد، متغیر تعامل استراتژیک، با عدد صفر و اگر دارای رویکردهای متضاد (مستقیم - غیرمستقیم یا غیرمستقیم - مستقیم) باشد، عدد یک در نظر گرفته می‌شود. اگر بازیگر قدرتمند شکست بخورد، متغیر نتیجه درگیری صفر و اگر پیروز شود یک در نظر گرفته شده است.^{۵۹}

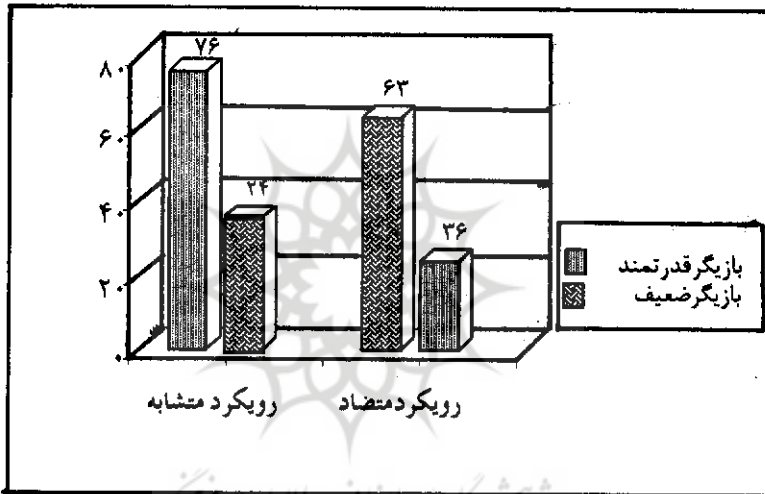
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تعامل استراتژیک و نتایج درگیری

همبستگی پیوسته ثابت کرد که هم در تعامل استراتژیک و نتایج منازعات نامتقارن، هماهنگی وجود دارد و هم از لحاظ آماری، رابطه معناداری میان آنها وجود دارد. (به شکل ۴ ر.ک).^{۶۰} بنابراین نتایج حاصله فرضیه شماره ۵ را تأیید می‌کند.^{۶۱} بازیگر قدرتمند در ۷۶ درصد بر کلیه موارد تعاملات رهیافت‌های مشابه، پیروز شده‌اند و بازیگران ضعیف در ۶۳ درصد تمام موارد تعاملات رهیافت‌های متضاد پیروز شده‌اند.

تعامل استراتژیک و طول درگیری

مکانیزم اصلی علی و معلولی نظریهٔ تعامل استراتژیک، زمان است. تعامل رویکردهای مشابه، باید خیلی سریع باشد؛ در حالی که تعامل رویکردهای متضاد باید طولانی بود، که در آن، بازیگران ضعیف تمایل دارند پیروزی را در جنگ‌های طولانی به دست آورند. بررسی میانگین مدت تعامل رویکرد مشابه و رویکرد متضاد، این ادعا را تأیید می‌کند که، در تعامل رویکردهای مشابه، جنگ‌ها به طور متوسط ۲/۶۹ سال (۲/۹۸ ساله میانگین کلی بود) طول کشیده است؛ اما در تعامل رویکردهای متضاد، جنگ‌ها به طور متوسط ۴/۸۶ سال طول کشیده است.



شکل ۴- تعامل استراتژیک و نتایج درگیری نامتقارن ۱۹۹۸ - ۱۸۰۰

تعامل استراتژیک و روندهای بلند مدت

هم تعامل رهیافت‌های متضاد و هم شکست‌های بازیگران قدرتمند، در طول زمان افزایش یافته است. از سال ۱۸۰۰ تا ۱۸۴۹، ۵/۹ درصد تعامل رهیافت‌ها در جنگ نامتقارن، تعامل رهیافت‌های متضاد بوده است. از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۹۹، حدود ۱۰/۱ درصد تعامل رهیافت‌ها در ۶۹ درصد منازعات نامتقارن، رهیافت‌های متضاد بوده است. از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۹، ۱۶/۱ درصد تعامل در ۳۱ جنگ

نامتقارن، تعامل رهیافت‌های متضاد بوده است و از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۸، ۲۲/۲ درصد تعامل در ۳۶ جنگ نامتقارن تعامل رهیافت‌های متضاد بوده است. در مجموع، تجزیه و تحلیل داده‌ها سه فرضیه اصلی رابطه تعامل استراتژیک و نتایج جنگ نامتقارن را تأیید می‌کند. فرضیه نخست این است که شکست بازیگران قدرتمند در تعامل استراتژیک رهیافت‌های متضاد، بیشتر محتمل است. فرضیه دوم این است که، در جنگ‌هایی که تعامل استراتژیک رهیافت‌های متضاد وجود دارد، حل و فصل آنها در مقایسه با جنگ‌هایی که تعامل استراتژیک رهیافت‌های مشابه وجود دارد، بیشتر طول می‌کشد. فرضیه سوم، میزان دفاعات تکرار تعامل رهیافت‌های متضاد، به تناسب شکست بازیگر قدرتمند در طول زمان افزایش یافته است.

با وجود این، این تجزیه و تحلیل محدود است؛ زیرا برخی از داده‌ها از بین رفته است؛ چون در بسیاری از جنگ‌های داخلی و استعماری، تعداد نیروهای درگیر و استراتژی‌های اتخاذ شده، ثبت نشده است. گر چه معیارهای آماری این نقص‌ها را بر طرف می‌کند ولی حتی یک مجموعه داده‌های کامل، تنها همبستگی میان متغیرها و نه روابط علی و معلولی را، تأیید می‌کند. از این رو، گر چه تجزیه و تحلیل داده‌ها ممکن است نظریه تعامل استراتژیک را رد کرده باشد، ولی تنها در تلفیق با مقایسه دقیق نمونه‌های تاریخی است که می‌توان این نظریه را تأیید کرد.^{۶۲}

مداخله آمریکا در جنگ ویتنام، ۷۳ - ۱۹۶۵

در این بخش، مختصری از مطالعه موردی را در زمینه مداخله آمریکا در ویتنام (مارس ۱۹۶۵ تا ژانویه ۱۹۷۳) به عنوان سنجش مقدماتی منطق علی و معلولی عدم تقارن منافع و نظریه‌های تعامل استراتژیک ارائه می‌کنم. جنگ ویتنام بیانگر غنی‌ترین مطالعه موردی در زمینه نظریه عدم تقارن منافع ماک است. اگر نظریه تعامل استراتژیک بتواند بهتر از نظریه عدم تقارن منافع، نتایج جنگ را تبیین کند و همه عوامل دیگر برابر باشند این، نظریه تئوری بهتری محسوب می‌شود.

مداخله نظامی آمریکا در ویتنام اندکی پس از شکست فرانسه در «دین بین فو»^{*} در سال ۱۹۵۴ آغاز شد؛ اما عملیات رزمی آمریکا تا یازده سال بعد صورت نگرفت. در سال ۱۹۶۵ جمعیت آمریکا در حدود ۱۹۴ میلیون نفر بود در حالی که جمعیت ویتنام شمالی تقریباً ۱۹ میلیون نفر بود.^{۶۳} تعداد نیروهای مسلح آمریکا و ویتنام شمالی به ترتیب ۲/۵ میلیون و ۲۵۶/۰۰۰ نفر بود. با محاسبه متحدانی که با نیروهای رزمی خود (هر چند اندک) کمک کردند، افزودن جمعیت و نیروهای مسلح، و تقسیم مجموع کل استعداد بازیگر قدرتمند به دو، تناسب نسبی توان آن ۵۳ به ۱ به دست می‌آید. حتی با در نظر گرفتن این حقیقت که آمریکا عملاً نیمی از نیروهای مسلح و جمعیت خود را در این جنگ به کار نگرفت،^{۶۴} هیچ شکی وجود ندارد که: ۱. این جنگ یک منازعه نامتقارن بود و ۲. آمریکا و متحدانش، بازیگر قدرتمند بودند.^{۶۵}

مداخله نظامی آمریکا، ۱۹۷۳ - ۱۹۶۵

مداخله نظامی آمریکا، متضمن چهار تعامل استراتژیک مستقل بود: ۱. اعمال خشونت و وحشی‌گری (تندر خروشان) در برابر دفاع مستقیم، ۲. حمله مستقیم بر ضد دفاع مستقیم (جنگ یگان‌های اصلی)، ۳. حمله مستقیم بر ضد استراتژی جنگ چریکی (جنگ چریکی در جنوب ۱) و ۴. اعمال خشونت و وحشی‌گری در برابر استراتژی جنگ چریکی (جنگ چریکی در جنوب ۲).

تعامل ۱: تندر خروشان، ۱۹۶۸ - ۱۹۶۵

نخستین واکنش تعامل استراتژیک جنگ در مارس ۱۹۶۵ با عملیات بمباران استراتژیک آمریکا آغاز شد، که بعدها «تندر خروشان» نام گرفت.^{۶۶} هدف اصلی آن، نابود کردن اراده ویتنام شمالی در پشتیبانی از عملیات جنگ چریکی در جنوب بود و همان طور که از نام آن برمی‌آید، انتظار می‌رفت این نبرد وقت‌گیر باشد: «به جای یک نبرد هوایی هماهنگ که می‌توانست توانمندی دشمن را برای ادامه جنگ نابود کند و اراده آنها را برای مقاومت در هم بشکند، حملات هوایی در شمال، به

*. Dien Bien Phu

عنوان ابزاری برای وارد کردن "فشار آرام" سیاسی طراحی شده بود. همان طور که «رابرت مک نامارا»* وزیر دفاع امریکا در ۳ فوریه ۱۹۶۶ گفت: هدف امریکا نابودی یا سرنگونی حکومت کمونیستی ویتنام شمالی نیست؛ اهداف امریکا به سرکوب تجاوز و شورش‌هایی محدود می‌شود که به وسیله ویتنام شمالی بر ضد سازمان‌های سیاسی ویتنام جنوبی سازماندهی می‌شود.^{۶۷}

امریکا می‌خواست به اندازه کافی، بر ویتنام شمالی فشار وارد کند تا آن کشور را وادار سازد تا پشتیبانی از استراتژی جنگ چریکی در جنوب را متوقف کند. دفاع ویتنام شمالی در برابر تندر خروشان، مستقیم بود. این کشور در پی خنثی کردن حملات نظامی امریکا به زیرساخت‌ها و نیروهایش با استفاده از هواپیماهای جنگنده و شبکه فشرده راداری و پدافند موشکی سطح به هوا بود.

ژنرال‌های نیروی هوایی امریکا و رهبران غیر نظامی آن، دارای نظر مشترکی در مورد تأثیر کلی بمباران استراتژیک بودند. بمباران استراتژیک، باید هم عملیات جنگی ویتنام شمالی را سرکوب می‌کرد و هم رهبران آن کشور را برای تسلیم شدن تحت فشار قرار می‌داد. وقتی هیچ کدام از این پیش‌بینی‌ها محقق نشد، نخبگان نظامی و غیرنظامی با گزینه سختی رو به رو بودند؛ یا این نظریه را رد کنند و یا شکست را به برخی نواقص و اشتباهات در مرحله اجرا نسبت دهند. نیروی هوایی، گزینه تأکید بر نقص‌ها و اشتباهات در مرحله اجرا را انتخاب کرد؛ در حالی که دولت «جانسون» به شدت دچار اختلاف شده بود. برخی از اعضای دولت، موافق این عقیده بودند که امریکا اهداف نادرستی را مورد حمله قرار داده یا اهداف مناسب را با شدت کافی مورد حمله قرار نمی‌دهد. برخی از جمله «مک نامارا» که سرانجام وزیر دفاع شد، معتقد بودند که بمباران استراتژیک بر ضد ویتنام شمالی، نمی‌تواند کارساز و مؤثر باشد. گزارش مک نامارا حاکی از آن بود که ارزش نظامی اهداف نابود شده عملیات تندر خروشان، صفر بود.^{۶۸} بنابر این بمباران مناطق خسارات دیده غیر نظامی پس از این شناسایی، یک جنایت جنگی محسوب می‌شد؛ یعنی اعمال خشونت و وحشی‌گری.

تندر خروشان تا یک هفته پیش از انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر

*. Robert S. Mc Namara

۱۹۶۸ ادامه یافت. این جنگ، تعاملی بود که در آن یک بازیگر قدرتمند (امریکا)، استراتژی غیر مستقیم را بر ضد یک بازیگر ضعیف (ویتنام شمالی) که از استراتژی مستقیم بهره می‌برد، را به کار برد و شکست خورد.^{۶۹}

تعامل ۲: جنگ یگان‌های اصلی، ۱۹۶۶ - ۱۹۶۵. این مرحله از جنگ، با یک سلسله از نبردهای سخت میان واحدهای منظم ویتنام شمالی و یگان‌های منظم امریکا و ارتش ویتنام جنوبی متمایز شد. در نتیجه درگیری‌هایی که در طول جنگ ادامه یافت، نیروهای امریکا در نابود کردن ارتش ویتنام شمالی و یگان‌های اصلی ویت نام به طور چشمگیری موفق بودند.

نمونه‌هایی از این تعامل که در آن یک بازیگر قدرتمند به صورت مستقیم و غیرمستقیم در مقابل استراتژی مستقیم یک بازیگر ضعیف قرار داشت، شامل عملیات استارلایت* (اوت ۱۹۶۵)، نبرد ایادرنگ** (اکتبر، نوامبر ۱۹۶۵)، شاخه سفید مasher*** (ژانویه، مارس ۱۹۶۶) و مرحله دوم عملیات آتلبور**** (اکتبر، نوامبر ۱۹۶۶) می‌شود.^{۷۰} در حالی که جنگ زمینی وارد سال ۱۹۶۸ می‌شد، میزان دفعات تکرار این تعاملات رو به کاهش نهاد و نیروهای امریکا در جنوب، به طور روز افزون بر مسأله سرکوب ضد شورش متمرکز شدند.

بخشی از کاهش دفعات تکرار این تعامل مستقیم - مستقیم، پند آموزی و عبرت‌گیری بازیگر را نشان داد؛ رهبری ویتنام شمالی، درگیری‌های یگان‌های اصلی را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به این نتیجه رسید که نیروهای امریکا در تلفیق مانور و قدرت آتش، به قدری ماهر هستند که اگر درگیری میان نیروهای کاملاً نابرابر صورت گیرد، ارتش ویتنام شمالی و یگان‌های اصلی ویت نام قطعاً نابود خواهند شد. طبق هشدار یاد شده مائو، نیروهای بومی با تسلیحات ضعیف‌تر با شرایط امریکا می‌جنگیدند و همان طور که پیش بینی می‌شد، شکست خوردند.

ویتنام شمالی به عنوان بازنده این تعامل، از نظر تاکتیکی و استراتژیکی، به طرح‌های ابتکاری، نوآوری و خلاق روی آورد. از نظر تاکتیکی، یگان‌های ارتش ویتنام شمالی تلاش می‌کردند تا حد ممکن به نیروهای امریکا و ویتنام جنوبی

*. Starlite
***. Masher

** . Ia Drang
****. Attleboro

نزدیک شوند^{۷۱} و به قدری سریع به نیروهای متحد نزدیک می‌شدند که آنها نمی‌توانستند از مزایای پشتیبانی نزدیک هوایی یا آتش توپخانه برخوردار شوند. در اصطلاح استراتژیک، ویتنام شمالی بیشتر منابع خود را به جنگ چریکی در جنوب گسیل داشت.

تعامل ۳: جنگ چریکی در جنوب اول، ۱۹۷۳ - ۱۹۶۵. چریک‌ها که در جنوب، عملیات خود را با مهارت چشمگیری انجام می‌دادند، و با ترکیب شگفت آوری از مهارت، علاقه، آزارگری و بی‌کفایتی مواجه شدند. در این بُعد از درگیری، بیش از دیگران، تلاش‌های امریکا به شدت با موانع مواجه شد و به وسیله متحدان امریکا در ویتنام جنوبی محدود گردید.^{۷۲}

در حوزه استحفاظی ارتش امریکا، نخستین تلاش‌ها برای شکست دادن شورش ویت کنگ، متضمن مأموریت‌های شناسایی و انهدام بود. در این مأموریت‌ها، یگان‌های منظم ارتش که بر اساس اطلاعات محل استقرار و تمرکز یگان دشمن عمل می‌کردند، باید به نزدیکی این نقاط استقرار و تمرکز می‌رسیدند و آنها را نابود می‌کردند. نمونه‌های بزرگ این تعامل، شامل مرحله اول عملیات آتلپورو (سپتامبر، اکتبر ۱۹۶۵)، عملیات سقوط سیدار* (ژانویه ۱۹۶۷) و عملیات شهر الحاق** (فوریه، می ۱۹۶۷) می‌شود؛ اما این تعاملات در مقیاس کوچک‌تری تکرار شده‌اند. نیروهایی از هر دو طرف کشته شدند؛ اما توازن استراتژیک به آرامی به نفع ویت کنگ‌ها تغییر یافت، که این امر، عمدتاً به این دلیل بود که نیروهای امریکا شدیداً به قدرت آتش غیرمستقیم، پشتیبانی تاکتیکی هوایی و توپخانه متکی بودند، که نتیجه آن، مرگ و مجروح شدن چشمگیر غیر نظامیان بود.^{۷۳}

البته همه تلاش‌های ضد شورش امریکا به طور کامل شکست نخورد یا از طریق اعمال خشونت و وحشی‌گری به نتیجه نرسید. برای مثال، نیروهای تفنگداران امریکا در شمالی‌ترین منطقه کوهستانی ویتنام جنوبی، یک استراتژی ضد شورش را دنبال کردند که طی آن، روستائیان محلی و با انگیزه (اما دارای آموزش و تجهیزات ضعیف) را با پشتیبانی مستقیم دسته‌های رزمی تفنگداران دریایی امریکا

*. Cedar falls

** Junction

تلفیق کردند. این دسته‌های عملیات مشترک بر اساس اصل «لگه‌های جوهر» عمل می‌کردند؛ پدین معنای که ابتدا امنیت یک روستا یا دهکده را تأمین می‌کردند و سپس به گشت زنی در حلقه‌های رو به گسترش می‌پرداختند تا این که با منطقه‌ای امن و یک دسته عملیات مشترک دیگر الحاق حاصل شود. اما این استراتژی دارای دو نقص عمده بود؛ نخست این که، گرچه این استراتژی، شهروندان ویتنام جنوبی را از خطر فوری حملات تروریستی به وسیله چریک‌های ویت کنگ محافظت می‌کرد، اما تنها در دراز مدت می‌توانست به موفقیت برسد و زمان به نفع ویت کنگ بود.^{۷۴} دوم این که گرچه این استراتژی از نظر نظامی مؤثر بود، اما موفقیت دسته‌های عملیات مشترک، تنها ناتوانی دولت ویتنام جنوبی در محافظت از شهروندانش را برجسته می‌کرد.

سرانجام، امریکا در این تعامل شکست خورد. نیروهای رزمی این کشور برای جنگ با ارتش منظم دشمنی که از قدرت آتش سنگین استفاده می‌کند، آموزش و تجهیز شده بودند، نه برای جنگیدن با دشمنی نامرئی که از مواجهه با آن در نبرد خودداری می‌کرد.^{۷۵} پیامد نامشخص وابستگی شدید ارتش امریکا به توپخانه و پشتیبانی هوایی، این بود که به تدریج متحدان بالقوه در میان مردم ویتنام جنوبی را از آنها گریزان و بیگانه ساخت. با وجود این، نیروهای امریکایی به عنوان بازنده، به سرعت واکنش استراتژیک خود را تغییر دادند.

تعامل ۴: جنگ چریکی در جنوب دوم، ۱۹۷۳ - ۱۹۶۵. نوآوری‌های استراتژیک امریکا که با هدف تضعیف جدی عملیات چریکی ویت کنگ انجام می‌شد، در جنوب دو شکل به خود گرفت؛ شکل اول، برنامه دهکده‌های استراتژیک و شکل دوم، برنامه ققنوس* بود.^{۷۶} برنامه دهکده‌های استراتژیک امریکا از روی یک برنامه فرانسوی الگوبرداری شده بود که در آن روستائیان ویتنام جنوبی مجبور به ترک خانه‌ها و تخلیه روستاها می‌شدند و در دهکده‌های دارای استحکامات اسکان می‌یافتند.^{۷۷} در جاهایی که این برنامه امریکا به طور مؤثر اجرا می‌شد، دارای این مزیت نظامی بود که به شبکه‌های اطلاعاتی و تدارکاتی ویت کنگ شدیداً ضربه وارد می‌کرد؛ اما

*. Phoenix

در عین حال، هزینه سیاسی عمده‌ای نیز به همراه داشت و آن، این بود که وقتی بخش‌های خبری شبانه، تصاویر تعداد کثیری از روستائیان گریان را پخش می‌کرد که وادار به ترک روستاهای خود می‌شدند، افکار عمومی امریکا بر ضد جنگ موضع می‌گرفت. با این حال، این برنامه به ندرت به طور مؤثر اجرا شد. در بسیاری از موارد، مقامات فاسد در تحویل تسلیحات قصور می‌کردند و بودجه و تدارکات را که با هدف تبدیل دهکده‌ها به جوامع فعال اختصاص یافته بود، می‌دزدیدند.^{۷۸} در نتیجه، این برنامه، مردمی را که امریکا و ویتنام جنوبی برای پیروزی در جنگ، به حسن نیت آنها نیازمند بودند، از آنها بیگانه و گریزان ساخت. بسیاری از مردم ویتنام جنوبی که مجبور به ترک خانه‌هایشان شده و سپس به حال خود رها شده بودند، به مخالفان حکومت و به پشتیبانان فعال ویت کنگ تبدیل شدند. با از دست رفتن منافع و مزایای ضد شورش این برنامه و افزایش هزینه‌های سیاسی آن، فساد و بی‌کفایتی دولت ویتنام جنوبی، سرانجام برنامه دهکده‌های استراتژیک را به یک فاجعه تبدیل کرد.

دومین ابتکار امریکا، برنامه ققنوس بود که اهداف و مشروعیت آن همچنان بحث‌های تندی را برمی‌انگیخت.^{۷۹} نگرش کلی نظامی این است که برنامه ققنوس اساساً یک عملیات نظامی مشروع بود. این برنامه متکی بر اطلاعات ویژه‌ای برای هدف قراردادن و نابود کردن رهبری ویت کنگ بود و معلوم شد که موفق‌ترین ابتکار استراتژیک نیروهای امریکا بود که در طول جنگ ادامه داشت.^{۸۰} با وجود این، به نظر اکثر ناظران، و مورخان، تلاش مداوم برای کشتن غیرنظامیان، پرسش‌های نگران‌کننده‌ای در مورد مشروعیت برنامه، به عنوان توسعه سیاست امریکا یا به عنوان یک استراتژی ضد شورش، بدون توجه به کارایی آن، مطرح کرد. به طور کلی، امریکا در این تعامل پیروز شد برنامه دهکده‌های استراتژیک هیچ‌گاه به درستی اجرا نشد؛ بنابر این نقش آن در موفقیت امریکا در این تعامل، منفی بود؛ به عکس برنامه ققنوس، که ساختار فرماندهی ویت کنگ را در جنوب متلاشی کرد، ممکن است حتی ویتنام شمالی را به مواجهه شتاب زده و فاجعه آمیز مستقیم با نیروهای منظم امریکا در طول تهاجم تت در سال ۱۹۶۸ تحریک

*. Tet

کرده باشد. از آن جا که هر دو استراتژی به صورت سازمان یافته و عمداً غیرنظامیان را هدف قرار دادند، هر دو باید به عنوان استراتژی اعمال خشونت و وحشی‌گری - هر چند اعمال خشونت در انتهای ملایم‌ترین طیف خشونت‌ها - تلقی شوند.

سیاست‌ها

دو جنبه سیاسی جنگ، شایسته توجه ویژه است؛ نخست این که چرا امریکا تصور کرد اعزام نیروهای رزمی به ویتنام جنوبی ضروری است؟ و آیا ویتنام یکی از منافع حیاتی یا حاشیه‌ای امریکا بود؟ دوم، چرا امریکا عقب نشینی کرد؟ و آیا امریکا در میدان نبرد به بن بست رسیده بود یا مخالفت داخلی امریکا، آن کشور را مجبور به ترک جنگ کرد؟

امریکا هیچ گاه به طور کامل مشخص نکرد که آیا ویتنام برای منافع این کشور حیاتی است یا حاشیه‌ای؟ اگر بین مورخان دیدگاه جمعی وجود داشته باشد، این است که امریکا به طور فزاینده وارد ویتنام شد مطمئن بود که فقط یک بار و با افزایش و گسترش، نیروهای خود می‌توانند اوضاع ویتنام جنوبی را تثبیت و از آن جا خارج شوند. سرانجام، سرنوشت ویتنام جنوبی به صورت تفکیک ناپذیری با برداشت امریکا از اعتبار خود پیوند خورد و به همین دلیل، برای این کشور، دارای منافع حیاتی شد.

امریکا از ویتنام عقب نشینی کرد و زمان و نحوه آن به این دلیل بود که افکار عمومی امریکا به مخالفت با جنگ برخاسته بود. امریکا آن طور که می‌توانست، با کارایی لازم و خوب عمل نکرد. اما با توجه به محدودیت‌های استقرار نیروهای امریکا که برای جنگ و پیروزی در جنگ زمینی در اروپا آموزش دیده و تجهیز شده بود؛ مناطق کوهستانی، جنگل‌ها و رودخانه‌های باتلاقی هند و چین محدودیت‌هایی برای استقرار و جنگیدن نیروهای امریکایی ایجاد می‌کرد. امریکا در عکس العمل‌های تاکتیکی و استراتژیک به ابتکارهای استراتژیک ویتنام شمالی، به صورت چشمگیری موفق نشان داد. در نتیجه، تا سال ۱۹۶۹ نیروهای امریکایی توانسته بودند شکست نظامی را به ویتنام شمالی تحمیل نمایند؛ اما جنگ چهار سال دیگر طول کشید.

عقب نشینی امریکا از ویتنام در سال ۱۹۷۳ نتیجه دو مسأله غیر مرتبط بود؛ نخست، دولت‌های متوالی امریکا به غلط تصور می‌کردند که شکست نیروهای نظامی ویتنام شمالی، باعث خواهد شد تا آنها در مقابل خواست‌های امریکا تسلیم شوند. «جورج هرینگ»^{۸۱} این مسأله را خیلی خوب این گونه توصیف می‌کند: «دیپلماسی پنهان و تهدیدهای نظامی تلویحی نیکسون، نتوانست هیچ امتیازی را به زور از هانوی بگیرد... هانوی با این که هنوز از تلفات متحمل شده از شکست‌های ناشی از حملهٔ تت رنج می‌برد، اما به هیچ وجه حاضر نبود که دست از جنگ بردارد. در سال ۱۹۶۹ به یک استراتژی جنگی و دفاعی طولانی روی آورد و سطح فعالیت نظامی را در جنوب، به شدت کاهش داد و تعدادی از نیروهای خود را در سراسر منطقه غیرنظامی، عقب کشید. ویتنام شمالی که اطمینان داشت سرانجام افکار عمومی امریکا نیکسون را وادار خواهد کرد تا از ویتنام عقب نشینی کند، آماده شده بود تا زمان خروج نیکسون از کاخ سفید، منتظر بماند؛ صرف نظر از این که چه تلفات و رنج‌هایی ممکن است به همراه داشته باشد».^{۸۱}

دوم، تحقق شکست نظامی ویتنام شمالی و شورشیان ویت کنگ در جنوب خیلی طول کشید.^{۸۲} مردم امریکا به این باور رسیده بودند که به زودی پیروز می‌شوند. نه تنها به این دلیل که امریکا نیرومندترین و از نظر تکنولوژیکی، پیشرفته‌ترین نیروهای مسلح را در زمین مستقر کرده بود، بلکه به این خاطر که همانند جنگ‌های گذشته امریکایی‌ها معتقد بودند که علت و آرمان جنگیدن آنها، باید عادلانه باشد. نخبگان سیاسی و نظامی دولت‌های کندی، جانسون و نیکسون، تلاش چندانی برای تعدیل این انتظار پیروزی انجام ندادند و در اکثر موارد، آن را تشدید می‌کردند.^{۸۳}

خلاصه

این تشریح اجمالی، جنگ ویتنام را از نظر چهار تعامل استراتژیک همزمان، توصیف می‌کند.^{۸۴} این تعاملات و سهم آنها در نتیجهٔ جنگ، در جدول (۱) به طور خلاصه بیان شده است.

*. George Herring

در ویتنام، بازیگر ضعیف دارای دو ارتش کاملاً مجزاً برای برخورد با نیروهای امریکا بود؛ یک ارتش برای شرکت در یک جنگ غیرمستقیم آموزش دیده و تجهیز شده بود و دیگری، برای جنگ مستقیم آموزش دیده و مجهز شده بود. بنابر این ویتنام شمالی از نظر تغییر رهیافت استراتژیک خود نسبت به امریکا، به مراتب چالاک‌تر بود. همان طور که آندرو کریپینویچ*، دونالد هامیلتون** و دیگران استدلال کرده‌اند، به استثنای تفنگداران دریایی امریکا - که تجربه عملی قابل ملاحظه‌ای در زمینه عملیات ضد شورش داشتند - ارتش امریکا هرگز نتوانست خود را با نیازهای جنگ ضد شورش منطبق کند.^{۸۵} این نیازها به معنای ضرورت ایجاد نیرویی که قادر به اعمال خشونت باشد؛ همان طور که دسته‌های عملیات مشترک نشان دادند، عملیات در جنگ چریکی در جنوب، در چارچوب قوانین جنگی قابل انجام بود. آنچه که به وضوح غیر ممکن بود، شکست نظامی سریع یک ملت مسلح بود.

جدول ۱ - خلاصه تعاملات استراتژیک و تأثیرات آن در مداخله امریکا در ویتنام در سال ۱۹۷۳ - ۱۹۶۵

تأثیر طول (تداوم)	تأثیر ابداع و خلاقیت	تعامل استراتژیک	
جنگ طولانی می‌شود	امریکا شکست می‌خورد. استراتژی خود را رها می‌کند	غیرمستقیم - مستقیم	تندر غران
جنگ کوتاه‌تر می‌شود	ویتنام شمالی شکست می‌خورد، عقب نشینی و سپس افزایش می‌یابد (حمله نت)	مستقیم - مستقیم	جنگ یگان‌های اصلی
جنگ طولانی می‌شود	امریکا شکست می‌خورد و به وحشی‌گری و اعمال خشونت روی می‌آورد	مستقیم - غیرمستقیم	جنگ چریکی ۱
جنگ کوتاه‌تر می‌شود	ویتنام شمالی شکست می‌خورد، جنگ را تشدید و سپس عقب نشینی می‌کند.	غیرمستقیم - غیرمستقیم	جنگ چریکی ۲

از این رو، نمونه دسته‌های عملیات مشترک، تنها اهمیت مکانیزم کلیدی علی و معلولی نظریه تعامل استراتژیک را مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد. وقتی روابط

*. Andrew Krepinevich

**Donald Hamilton

قدرت، حاکی از یک پیروزی سریع است و این تعامل به منزله یک تأخیر است، راه عملیاتی که «ماک» آن را آسیب پذیری سیاسی می نامد، مشخص می شود؛ بدین معنا که، حتی یک استراتژی مطلوب ضد شورش - استراتژی نیروهای دشمن را بدون انهدام مراکز مهم و حیاتی آنها نابود کند - زمان می برد. اگر قرار است که چنین استراتژی هایی به مدلی برای عملیات ضد شورش آینده تبدیل شود، این، به مفهوم یک سیاست نامعقول است. وقتی دشمنان ضعیف، از استراتژی های دفاعی غیرمستقیم استفاده می کنند، نخبگان سیاسی و نظامی بازیگر قدرتمند، باید مردم خود را برای پیروزی های با تأخیر طولانی و زمان بر در مقابل دشمنان آماده سازند.

تشریح ویتنام؛ عدم تقارن منافع و تعامل استراتژیک

تعامل استراتژیک، روش قدرتمندی را برای تبیین نتایج مناقعات نامتقارن - نه تنها جنگ های خاص بلکه روند موجود در راستای افزایش شکست بازیگران قدرتمند در طول زمان - ارائه می کند. اما نظریه عدم تقارن منافع، دارای همان هدف است و به نظر می رسد شکست امریکا را در جنگ ویتنام تبیین نماید. گرچه امریکا در نتیجه فشار سیاسی داخلی، سرانجام ویتنام را ترک کرد - همان طور که نظریه ماک بیان می کند - اما نظریه تعامل استراتژیک دو شرط مهم تبیین آن را در مورد نتایج جنگ مطرح می کند.

نخست، ماک معتقد است که حداقل از لحاظ نظری، اراده و عزم بازیگر ممکن است از قدرت نسبی نشأت گیرد؛ یعنی قدرت نسبی و آسیب پذیری سیاسی، به طور مستقیم متغیر است، اما در ویتنام، اراده امریکا با قدرت نسبی، نمی توانست کاری انجام دهد. در واقع، منافع امریکا در امنیت و ثبات ویتنام جنوبی، به مراتب بیشتر از آن بود^{۸۶} که در نظریه عدم تقارن منافع پیش بینی می شد. جنگ ویتنام، جنگی محدود بود؛ نه به دلیل آن که سرنوشت ویتنام جزو منافع فرعی و حاشیه ای امریکا بود، بلکه به خاطر آن که نخبگان سیاسی امریکا معتقد بودند که اعمال زور متناسب با منافع امریکا، ممکن است منجر به مداخله نظامی چین و جنگ جهانی سوم شود. در مورد ویتنام شمالی، اراده و عزم افسانه ای آن، نتیجه بازیگر ضعیف بودن و جنگیدن برای بقا نبود. بلکه همان طور که بسیاری از مفسران تاکنون اظهار نظر کرده اند، ملیت گرایی^{۸۷} و انتقام گیری به خاطر رنج های ایجاد شده برای مردم

ویتنام شمالی به واسطه عملیات بمباران استراتژیک امریکا، ریشه اصلی اراده و عزم ویتنامی‌هاست. اما همان طور که «استانلی کارنو»^{*} بیان کرده است «بمباران استراتژیک به عنوان یک استراتژی عملی، نتیجه معکوس داد. طراحان امریکا پیش بینی کرده بودند که بمباران، دشمن را وادار به تسلیم خواهد کرد؛ اما نه تنها ویتنام شمالی قربانیان را پذیرفت، بلکه این حملات، اشتیاق ملی‌گرایی آنها را برانگیخت؛ به طوری که بسیاری از افرادی که از حکومت کمونیستی متنفر بودند، برای مقاومت در برابر حمله بیگانگان، با هم متحد شدند.»^{۸۸}

دوم، ماک درست می‌گوید که امریکا از نظر سیاسی آسیب پذیر بود و این آسیب پذیری سرانجام این کشور را با شکست، از ویتنام بیرون راند. اما نظریه او چنین فرض می‌کند که آسیب پذیری سیاسی، به طور کلی توانمندی بازیگران قدرتمند را برای شکست بازیگران ضعیف، تحت تأثیر قرار می‌دهد. نظریه تعامل استراتژیک، شرایطی را که تحت آن آسیب پذیری سیاسی عمل می‌کند، طبقه بندی می‌نماید و تنها موقعی این گونه عمل می‌کند که تأخیر غیر منتظره‌ای میان عملیات نیروهای مسلح و پیروزی وجود دارد.

نتیجه گیری

بازیگران قدرتمند، زمانی در جنگ نامتقارن شکست می‌خورند که استراتژی نادرستی در مقابل دشمنان ضعیف‌تر خود اتخاذ می‌کنند. تعامل رهیافت‌های مشابه (چه مستقیم - مستقیم یا غیرمستقیم - غیرمستقیم) به نفع بازیگران قدرتمند است؛ زیرا این استراتژی‌ها مستلزم ارزش‌ها و اهداف مشترک و شرایط پیروزی است. بنابر این از آن جا که هیچ چیزی میان قدرت صرف و اهداف دخالت ندارد، بازیگران قدرتمند به تناسب برتری خود در قدرت نسبی، در تعامل رهیافت‌های مشابه پیروز خواهند شد. تعامل رهیافت‌های متضاد (مستقیم - غیرمستقیم یا غیرمستقیم - مستقیم) به نفع بازیگران ضعیف است؛ زیرا آنها برخی اهداف را برای به دست آوردن زمان فدا می‌کنند؛ این امر، به تأخیر عمده میان عملیات نیروهای مسلح و دستیابی به اهداف منجر می‌شود. آن گاه زمان، شرایط آسانی را برای

*. Stanley Karnov

عملکرد آسیب‌پذیری سیاسی که ماک و دیگران به درستی آن را در جنگ نامتقارن به نفع بازیگر قدرتمند می‌دانند، فراهم می‌کند.

پیامدهای سیاسی و نظری

نظریه تعامل استراتژیک، به طور همزمان اهمیت قدرت مادی نسبی در تبیین نتایج منازعات را تأیید و به شیوه‌های اساسی آن را تغییر می‌دهد. همان‌طور که اغلب مشاهده شده است، قدرت مادی برای نظریه‌سازی مفید است؛ زیرا به روشی کمیت‌پذیر و قابل‌سنجش است که عناصری چون، شهامت، رهبری و بدشانسی این قابلیت را ندارند. این پژوهش به صورت تجربی نشان داده است که در شرایط توازن، قدرت نسبی مادی، چیزی فراتر از یک مفهوم مفید روش‌شناسانه صرف است و این بخش نتایج اکثر منازعات را از سال ۱۸۰۰ به طور مستقل تشریح می‌کند. با این حال، نظریه تعامل استراتژیک با برجسته کردن شرایطی که تحت آن کم و بیش حائز اهمیت دارد، محدودیت‌های قدرت نسبی مادی را روشن می‌کند. این بررسی، پیامدهای سیاسی مهم را، هم برای بازیگران ضعیف و هم برای بازیگران قدرتمند ارائه می‌کند. برای بازیگران ضعیف، دفاع موفق در مقابل بازیگران قدرتمند، به یک استراتژی غیرمستقیم بستگی دارد. از آن جا که استراتژی‌های غیرمستقیم مانند جنگ چریکی، به پشتیبانی اجتماعی متکی است، بازیگران ضعیف باید به صورت خستگی‌ناپذیر تلاش کنند تا رضایت و همدردی اکثریت جمعیت را به دست آورده و حفظ کنند. با توجه به خطرهای ناشی از کمک یا مشارکت در مقاومت چریکی، این کار به خودی خود، عمل خارق‌العاده‌ای نیست. همچنین بازیگران ضعیف باید به پناهگاه‌های فیزیکی و سیاسی لازم دسترسی داشته باشند تا اتخاذ استراتژی غیرمستقیم را به گزینه‌ای مطمئن تبدیل کنند. برای بازیگران قدرتمند، نظریه تعامل استراتژیک معتقد است که شکست دشمنان ضعیف که استراتژی دفاع غیرمستقیم را اتخاذ می‌کنند، دشوار است. اگر چه همه یا حتی اکثر منازعات نامتقارن، نیازمند پیروی از این الگو نیستند، اما وقتی از این الگو پیروی می‌کنند با توسل به اسلحه به عنوان تنها گزینه مطمئن چگونه بازیگر قدرتمندی مثل آمریکا، واکنش نشان می‌دهد؟

توسل به خشونت و وحشی‌گری ممکن است یک واکنش باشد، که به نظر می‌رسد استراتژی مؤثری برای شکست دفاع غیرمستقیم باشد.^{۸۹} اما حتی مرور

اجمالی تاریخ‌های پس از جنگ، نشان می‌دهد که در بهترین حالت، اعمال خشونت می‌تواند تنها به عنوان یک استراتژی نظامی مؤثر باشد. اگر کنترل سیاسی بلند مدت هدف مورد نظر باشد، قطعاً اعمال خشونت، نتیجه معکوس خواهد داد. برای مثال، فرانسه برای شکست سریع شورشیان الجزایر در سال ۱۹۵۷ از شکنجه استفاده کرد. اما وقتی اعمال خشونت ارتش فرانسه برای مردم معلوم شد، این امر مخالفت‌های سیاسی با جنگ را در فرانسه شتاب بخشید و مقاومت گسترده و شدید مردم غیر فرانسوی الجزایر را تحریک کرد.^{۹۰} در مدت چهار سال فرانسه با این که به اصطلاح پیروز شده بود، از ادعاهای خود در الجزایر دست برداشت. بنابر این اعمال خشونت، پیروزی در صلح را فدای پیروزی در جنگ می‌کند که این در بهترین حالت، سیاست ضعیفی است.^{۹۱}

بنابر این واکنش استراتژیک مطلوب برای امریکا در یک جنگ نامتقارن، نیازمند دو عنصر اساسی است: ۱. آماده سازی توقعات مردم برای جنگی طولانی مدت به رغم برتری‌های تکنولوژیک و مادی امریکا. ۲. توسعه و استقرار نیروهای مسلح که به طور ویژه برای عملیات ضد شورش آموزش دیده و تجهیز شده‌اند.^{۹۲} بدون اجماع ملی و توقعات واقع بینانه، امریکا از نظر سیاسی در یک جنگ نامتقارن، آسیب پذیر خواهد بود. بدون نیروهای عملیات ویژه بیشتر- نیروهای مسلح متکی به خود و دارای قدرت تشخیص که برای اجرای یک استراتژی مناسب ضد شورش ضروری است - آنچه که به عنوان عملیات نظامی، بر ضد یک اقلیت خشونت طلب منزوی شروع می‌شود، به جنگی در مقابل کل یک ملت، تبدیل و گسترش می‌یابد.^{۹۳}

امریکا برای جنگ و پیروزی در جنگ‌های متعارف و نامتقارن یا اصطلاحاً جنگ‌های کوچک، باید آماده باشد. نظریه تعامل استراتژیک، دلیل این را که چرا دو مأموریت یاد شده، نیازمند دو نوع نیروی مسلح است را نشان می‌دهد؛ یکی برای دفاع از منافع امریکا در جنگ‌های متعارف و دیگری برای دفاع از آن منافع در جنگ‌های نامتقارن است. به بیان دیگر، اگر امریکا می‌خواهد که در مسابقات بوکس آینده در مقابل حریفان سبک وزنی که از استراتژی منحصر به فرد «افتادن روی طناب لاستیکی» خود استفاده می‌کنند، پیروز شود، باید بوکسورها بیش از انضباط، دارای خلاقیت و بیش از قدرت مشت زنی، دارای تحمل و استقامت باشند.

ضمیمه شماره ۱: نمونه‌ها و متغیرهای اساسی

تعامل استراتژی ی	نتیجه	سال پایان	سال شروع	نام جنگ
.	۱	۱۸۱۶	۱۸۰۹	اسپانیا - پرو
.	۱	۱۸۲۵	۱۸۱۶	روسیه - گرجستان
.	۱	۱۸۱۸	۱۸۱۷	جنگ پیندارو
.	۱	۱۸۱۸	۱۸۱۷	شورش کاندیان (Kandyan)
.	۱	۱۸۲۸	۱۸۲۱	جنگ استقلال یونان
.	۱	۱۸۲۶	۱۸۲۳	جنگ اول انگلستان و برمه
.	۱	۱۸۲۶	۱۸۲۴	جنگ اول آشانتی (First Ashanti)
.	۱	۱۸۳۰	۱۸۲۵	جاوای‌ها
.	۱	۱۸۲۶	۱۸۲۵	برات پوران (Bharat puran)
.	۱	۱۸۴۰	۱۸۲۹	روسیه و قرقیزستان
.	۱	۱۸۳۱	۱۸۳۰	البانی
.	۱	۱۸۳۱	۱۸۳۰	استقلال بلژیک
.	۱	۱۸۵۹	۱۸۳۰	جنگ مورید
.	۱	۱۸۳۱	۱۸۳۱	جنگ اول لهستان
.	۱	۱۸۳۳	۱۸۳۱	جنگ اول سورریه
.	۱	۱۸۳۶	۱۸۳۵	جنگ تکسان (Texan)
.	۱	۱۸۴۲	۱۸۳۵	جنگ دوم سمینولی (Seminole)
.	۱	۱۸۴۰	۱۸۳۸	جنگ اول زلوا
.	۱	۱۸۴۲	۱۸۳۸	جنگ اول انگلستان - افغانستان
.	۱	۱۸۴۷	۱۸۳۹	فرانسه - الجزایر
.	۱	۱۸۴۱	۱۸۴۱	بوسنی - ترکیه
.	۱	۱۸۴۸	۱۸۴۳	بلوچ - انگلستان
.	۱	۱۸۴۴	۱۸۴۳	جنگ اول مانوری
.	۱	۱۸۴۶	۱۸۴۴	فرانسه - مراکش
.	۱	۱۸۴۷	۱۸۴۵	جنگ اول انگلستان - سیک‌ها
.	۱	۱۸۴۶	۱۸۴۶	جنگ اول سیاهان
.	۱	۱۸۴۹	۱۸۴۶	شورش کراکو
.	۱	۱۸۴۹	۱۸۴۸	اتریش - ساردینیا
.	۱	۱۸۴۹	۱۸۴۸	جنگ اول شلسونیک - هولشتاین
.	۱	۱۸۴۹	۱۸۴۸	مجارستان
.	۱	۱۸۴۹	۱۸۴۸	جنگ دوم انگلستان - سیک
.	۱	۱۸۴۹	۱۸۴۹	جمهوری رومانی
.	۱	۱۸۵۳	۱۸۵۰	جنگ دوم سیاهان
.	۱	۱۸۵۲	۱۸۵۱	لاپلاتا (Laplat)
.	۱	۱۸۵۳	۱۸۵۲	جنگ دوم انگولا - برمه
.	۱	۱۸۵۳	۱۸۵۲	جنگ اول ترکیه و مونتنگرو
.	۱	۱۸۵۸	۱۸۵۵	جنگ سوم سمینولی (Seminole)
.	۱	۱۸۵۸	۱۸۵۵	جنگ یاکیمما (Yakima)
.	۱	۱۸۵۷	۱۸۵۶	انگلستان - ایران
.	۱	۱۸۶۰	۱۸۵۶	جنگ دوم تریاک
.	۱	۱۸۵۷	۱۸۵۶	شورش کابیلیا
.	۱	۱۸۵۷	۱۸۵۷	جنگ ترک‌ها - فرانسه
.	۱	۱۸۶۳	۱۸۵۸	فرانسه - هند و چین
.	۱	۱۸۵۹	۱۸۵۸	جنگ دوم ترکیه و مونتنگرو
.	۱	۱۸۶۰	۱۸۵۹	اسپانیا - مراکش
.	۱	۱۸۶۰	۱۸۶۰	ایتالیا - رومانی
.	۱	۱۸۷۰	۱۸۶۰	جنگ دوم مانوری
.	۱	۱۸۶۵	۱۸۶۰	جنگ آپاچی و ناواهو
.	۱	۱۸۶۴	۱۸۶۰	شورش تاییه
.	۱	۱۸۶۸	۱۸۶۰	شورش نیان (Nien)
.	۱	۱۸۶۷	۱۸۶۲	فرانسه - مکزیک
.	۱	۱۸۶۴	۱۸۶۲	جنگ اول زیوکس (Sioux)
.	۱	۱۸۶۴	۱۸۶۳	جنگ دوم لهستان
.	۱	۱۸۶۵	۱۸۶۳	جنگ اسپانیا - دومینکن
.	۱	۱۸۶۴	۱۸۶۴	جنگ دوم شلسونیک - هلشتاین
.	۱	۱۸۷۰	۱۸۶۴	جنگ لوپز
.	۱	۱۸۶۶	۱۸۶۵	جنگ اسپانیا - نیلی
.	۱	۱۸۶۵	۱۸۶۵	جنگ انگلستان - بوتان
.	۱	۱۸۶۸	۱۸۶۵	جنگ دوم زیوکس (Sioux)
.	۱	۱۸۶۷	۱۸۶۶	جنگ اول کریتان
.	۱	۱۸۷۸	۱۸۶۸	جنگ ده ساله
.	۱	۱۸۷۲	۱۸۷۱	الجزایر

۱	۱۸۷۳	۱۸۷۱	جنگ دوم آپاجی
۱	۱۸۷۴	۱۸۷۳	جنگ دوم اشانتی (Ashanti)
۱	۱۸۸۵	۱۸۷۳	تونکین
۱	۱۸۷۸	۱۸۷۳	هلند - آچه
۱	۱۸۷۵	۱۸۷۴	جنگ هند - رودخانه سرخ
۱	۱۸۷۷	۱۸۷۵	بالکان
۱	۱۸۸۶	۱۸۷۶	جنگ سوم آپاجی
۱	۱۸۷۷	۱۸۷۶	جنگ سوم زیوکس (Sioux)
۱	۱۸۷۸	۱۸۷۷	جنگ سوم سیاهان
۱	۱۸۸۱	۱۸۷۸	جنگ روسیه - ترکمن
۱	۱۸۸۰	۱۸۷۸	جنگ دوم انگلستان - افغانستان
۱	۱۸۷۹	۱۸۷۹	جنگ انگلستان - زولوها
۱	۱۸۸۱	۱۸۸۰	جنگ یفنگ
۱	۱۸۸۰	۱۸۸۰	جنگ اول بوئر
۱	۱۸۸۲	۱۸۸۱	جنگ تونس
۱	۱۸۸۵	۱۸۸۲	جنگ مهدیست‌ها
۱	۱۸۸۵	۱۸۸۳	جنگ اول فرانسه - ماداگاسکار
۱	۱۸۸۵	۱۸۸۴	جنگ چین - فرانسه
۱	۱۸۸۴	۱۸۸۲	هند و چین
۱	۱۸۸۵	۱۸۸۵	روسیه - افغانستان
۱	۱۸۸۶	۱۸۸۵	جنگ سوم انگولا - برمه
۱	۱۸۸۵	۱۸۸۵	جنگ اول فرانسه - ماندیگو
۱	۱۸۸۷	۱۸۸۷	جنگ اول ایتالیا - اتیوپی
۱	۱۸۸۹	۱۸۸۸	جنگ دوم کرتیان
۱	۱۸۹۲	۱۸۸۸	جنگ دهمومی (Dehomy)
۱	۱۸۹۱	۱۸۹۰	جنگ دوم سنگال
۱	۱۸۹۲	۱۸۹۰	جنگ مسیاج
۱	۱۸۹۲	۱۸۹۲	جنگ عرب‌های گنگو
۱	۱۸۹۳	۱۸۹۳	جنگ فرانسه - تایلند
۱	۱۸۹۴	۱۸۹۳	جنگ سوم اشانتی (Ashanti)
۱	۱۸۹۳	۱۸۹۳	جنگ انگلستان - ماتابیلی
۱	۱۸۹۵	۱۸۹۴	چین - ژاپن
۱	۱۸۹۵	۱۸۹۴	فرانسه - ماداگاسکار
۱	۱۸۹۴	۱۸۹۴	بالی
۱	۱۸۹۸	۱۸۹۵	کوبا
۱	۱۸۹۸	۱۸۹۵	ایتالیا - اتیوپی
۱	۱۸۹۷	۱۸۹۶	جنگ چهارم اشانتی (Ashanti)
۱	۱۸۹۶	۱۸۹۶	جنگ سوم کرتان
۱	۱۸۹۸	۱۸۹۶	ترکیه - دروز
۱	۱۸۹۹	۱۸۹۶	اول فیلیپین
۱	۱۸۹۷	۱۸۹۷	سودانی‌ها
۱	۱۸۹۷	۱۸۹۷	یونان - ترکیه
۱	۱۸۹۷	۱۸۹۷	مسلمانان هند
۱	۱۸۹۸	۱۸۹۸	نیجریه
۱	۱۹۰۲	۱۸۹۹	Hut Tax
۱	۱۹۰۲	۱۸۹۹	دوم فیلیپین
۱	۱۹۰۵	۱۸۹۹	دوم بوتور
۱	۱۹۰۰	۱۹۰۰	شورش سومالی
۱	۱۹۰۳	۱۹۰۳	روسیه - منچوری
۱	۱۹۰۵	۱۹۰۴	ایندین
۱	۱۹۰۵	۱۹۰۴	روسیه - ژاپن
۱	۱۹۰۶	۱۹۰۵	شورش جنوب غربی آفریقا
۱	۱۹۰۶	۱۹۰۶	شورش Maji-Maji
۱	۱۹۱۰	۱۹۰۹	جنگ دوم زولوها Zulul
۱	۱۹۱۲	۱۹۱۱	اسپانیا - مراکش
۱	۱۹۱۳	۱۹۱۲	جنگ اول مراکش
۱	۱۹۱۳	۱۹۱۲	جنگ اول بالکان
۱	۱۹۱۷	۱۹۱۶	جنگ استقلال تبت
۱	۱۹۱۸	۱۹۱۶	دوم مراکش
۱	۱۹۱۸	۱۹۱۷	شورش اعراب
۱	۱۹۱۸	۱۹۱۸	بهران ایرلند
۱	۱۹۲۰	۱۹۱۹	جنگ یانان
۱	۱۹۲۰	۱۹۱۹	جنگ اول - چین - تبت
۱	۱۹۱۹	۱۹۱۹	جنگ روسیه - لهستان
۱	۱۹۲۳	۱۹۱۹	جنگ لیتوانی - هلند
۱	۱۹۱۹	۱۹۱۹	جنگ مجارستان - متحدین
۱	۱۹۲۰	۱۹۲۰	جنگ فرانسه - ترکیه
۱	۱۹۲۱	۱۹۲۰	جنگ دوم افغانستان
۱	۱۹۳۳	۱۹۲۰	جنگ فرانسه - سوریه
۱	۱۹۲۶	۱۹۲۱	جنگ عراق - انگلستان

۱	۱۹۲۷	۱۹۲۵	جنگ سانوسی
۱	۱۹۳۳	۱۹۲۷	جنگ ریغین
۱	۱۹۳۸	۱۹۲۸	شورش دروزی‌ها
۱	۱۹۳۵	۱۹۳۰	جنگ آمریکا - نیکاراگوئه
۱	۱۹۳۳	۱۹۳۱	جنگ مسلمانان چین
۱	۱۹۴۱	۱۹۳۷	شورش ترکستان
۱	۱۹۳۸	۱۹۳۸	جنگ ایتالیا - اتیوپی
۱	۱۹۴۰	۱۹۳۹	جنگ چین - ژاپن
۱	۱۹۴۱	۱۹۴۰	جنگ جانکوفنگ
۱	۱۹۴۶	۱۹۴۵	جنگ زمستان
۱	۱۹۴۵	۱۹۴۵	فرانسه - ناپلند
۱	۱۹۴۸	۱۹۴۷	جنگ استقلال اندونزی
۱	۱۹۵۲	۱۹۴۵	جنگ هند و چین
۱	۱۹۴۸	۱۹۴۷	جنگ ماداگاسکار
۱	۱۹۴۹	۱۹۴۷	جنگ اول کشمیر
۱	۱۹۴۹	۱۹۴۸	جنگ فلسطین
۱	۱۹۵۷	۱۹۴۸	جنگ شورشیان مالی
۱	۱۹۴۸	۱۹۴۸	جنگ حیدرآباد
۱	۱۹۵۳	۱۹۵۰	جنگ کره
۱	۱۹۵۱	۱۹۵۰	جنگ چین و تبت
۱	۱۹۵۲	۱۹۵۰	جنگ فلیپین
۱	۱۹۵۶	۱۹۵۲	جنگ کنیا
۱	۱۹۵۶	۱۹۵۲	جنگ استقلال تونس
۱	۱۹۵۶	۱۹۵۳	جنگ استقلال مراکش
۱	۱۹۶۲	۱۹۵۴	جنگ الجزایر
۱	۱۹۵۹	۱۹۵۴	جنگ انگلیس - قبرس
۱	۱۹۶۰	۱۹۵۵	جنگ کامرون
۱	۱۹۵۶	۱۹۵۶	جنگ روسیه - مجارستان
۱	۱۹۵۶	۱۹۵۶	جنگ سینا
۱	۱۹۵۹	۱۹۵۶	جنگ تبت
۱	۱۹۵۹	۱۹۵۸	جنگ کوبا
۱	۱۹۶۵	۱۹۶۵	جنگ ویتنام جنوبی
۱	۱۹۶۵	۱۹۶۰	جنگ کنگو
۱	۱۹۶۳	۱۹۶۱	جنگ کردهای عراق
۱	۱۹۷۵	۱۹۶۱	جنگ انگولا - پرتغال
۱	۱۹۶۲	۱۹۶۲	جنگ چین - هند
۱	۱۹۷۴	۱۹۶۲	جنگ پرتغال - گینه بیسائو
۱	۱۹۷۵	۱۹۶۴	جنگ موزامبیک
۱	۱۹۷۵	۱۹۶۵	جنگ ویتنام
۱	۱۹۶۵	۱۹۶۵	جنگ دوم کشمیر
۱	۱۹۶۷	۱۹۶۷	جنگ سنس روزه
۱	۱۹۷۰	۱۹۶۹	جنگ اسرائیل - مصر
۱	۱۹۷۱	۱۹۷۱	جنگ بنگلادش
۱	۱۹۸۰	۱۹۷۲	جنگ فیلیپین - جبهه مورو
۱	۱۹۷۳	۱۹۷۳	جنگ بوم کیبور
۱	۱۹۷۴	۱۹۷۴	ترکیه - قبرس
۱	۱۹۹۱	۱۹۷۴	آرتره
۱	۱۹۷۵	۱۹۷۴	جنگ خودمختاری کردستان عراق
۱	۱۹۷۵	۱۹۷۴	جنگ قیمر شرقی
۱	۱۹۷۹	۱۹۷۵	جنگ ویتنام - کامبوج
۱	۱۹۸۳	۱۹۷۵	جنگ صحرای غربی
۱	۱۹۸۸	۱۹۷۵	جنگ داخلی چاد
۱	۱۹۷۸	۱۹۷۷	جنگ اتیوپی - سومالی
۱	۱۹۸۹	۱۹۷۸	جنگ افغانستان
۱	۱۹۷۹	۱۹۷۹	جنگ چین - ویتنام
۱	۱۹۹۲	۱۹۸۲	جنگ داخلی پرو
۱	۱۹۹۰	۱۹۸۳	جنگ شورش چریک‌های تامیل
۱	۱۹۸۷	۱۹۸۵	جنگ چین - ویتنام
۱	۱۹۹۱	۱۹۹۰	جنگ خلیج فارس
۱	۱۹۹۰	۱۹۹۰	جنگ عراق - کویت
۱	۱۹۹۱	۱۹۹۱	جنگ چریک‌های کرد عراق
۱	۱۹۹۶	۱۹۹۱	جنگ چریک‌های صرب
۱	۱۹۹۶	۱۹۹۴	جنگ روسیه - چچن

یادداشت‌ها

۱- در این جا بازیگران به معنای کشورها یا ائتلافی از کشورهاست، گرچه می‌توان همین قواعد و مفاهیم را در مورد دولت‌هایی که بر ضد شورشیان می‌جنگند، تعمیم داد. در این تحلیل، منظور از واژهٔ منازعات، به جنگ محدود شده است (که به طور متوسط ۱۰۰۰ نفر در هر سال، در نبرد کشته می‌شوند)، هر چند می‌توان همین مفاهیم و قواعد را در مورد منازعاتی که جنگ محسوب نمی‌شوند (مانند تروریسم، جنگ‌های تجاری و اختلافات کارگری) نیز اطلاق کرد. از آن جا که این تحلیل روی تشریح منازعات نامتقارن متمرکز است، شامل تعداد اندکی از جنگ‌ها نمی‌شود که در آن نسبت نیروها در مقایسه با شروع و پایان درگیری به (سوی تقارن) تغییر می‌یابد.

۲- در این مقاله، من با معرفی یک شاخص ناقص اما کمیّت پذیر برای قدرت، از یک شیوهٔ اعمال شده پیروی می‌کنم. یک بازیگر قدرتمند، بازیگری است که قدرت مادی وی به نسبت ده به یک از حریف یا حریفان بیشتر است. قدرت مادی، نتیجه جمعیت و نیروهای مسلح یک کشور است. بنابر این «قوی» و «ضعیف» تنها در یک زمینهٔ پویا معنا دارند. ایتالیا در سال ۱۹۳۵ در مقایسه با آلمان نازی ضعیف بود؛ اما در مقایسه با اتیوپی، قدرتمند. برای مقدمه‌ای در مورد ادبیات شاخص‌های تجربی و کمیّ قدرت نسبی، به «تهدید بر طرف شده» جان جکوب نوتر John Jacob Nutter ر.ک: یک تجزیه و تحلیل تئوریک و رسمی در نورمن. ای. گراهام Norman A. Graham Boulder. جستجوی امنیت و توسعه: تأثیر هزینه‌های نظامی و انتقال تسلیحات (بولدر، کولو. Colo: لینن رینر (Lynne Reinner) ۱۹۹۴، ص ۲۹-۴۹).

۳- تی. وی. پول (T.V. Paul)، منازعات نامتقارن: شروع جنگ به وسیلهٔ قدرت‌های ضعیف‌تر (نیویورک انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۴)، ص ۴. تجزیه و تحلیل پول بر این امر تمرکز می‌یابد که چرا کشورهای ضعیف، جنگ را در مقابل کشورهای قدرتمندتر شروع می‌کنند. آستانهٔ او برای تجزیه و تحلیل نامتقارن نسبت به قدرت ۱ به ۲ است، که در آن قدرت در معیارهای سنتی (به بیان دیگر، مادی) محاسبه می‌شود. در مورد تعریف پول از جنگ نامتقارن، به همان، ص ۲ ر.ک. در مورد مسائل کاستن قدرت تا سطح ارزیابی شبکه‌ای، به «همان» ص ۲۲؛ نوتر، «تهدید بر طرف شده» و به «دیوید در مقابل گولیات» (Davidrs Goliath) مایکل پی. فیشر کالر (Micael p.) Fisher Keller؛ «قضایات‌های فرهنگی در جنگ‌های نامتقارن مطالعات امنیتی»، ج ۷ شمارهٔ ۴ (تابستان ۱۹۹۸) ص ۴۳-۱.

۴- ر.ک به «چرا کشورهای بزرگ در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند؟»: سیاست‌های درگیری نامتقارن، سیاست جهانی، آندر، جی. آر. ماک، ج ۲۷ ش ۲ (ژانویه ۱۹۷۵) ص ۱۷۵-۲۰۰ ر.ک.

۵- روبرت ای. پایپ (Robert A. pape) تشریح ماک را به عنوان بخشی از خانوادهٔ استدلال‌های توازن منافع تلقی می‌کند، که کاملاً با استدلال‌های توازن عزم نزدیک و مرتبط است. من بر این باورم که آنها از نظر تحلیلی مجزاً هستند؛ اما این تمایز در عمل اهمیتی ندارد، زیرا دو محرکه به صورت لایتغیر در یک راستا جریان دارند. منافع بالا به معنای عزم و اراده بالاست و به عکس. بنابر این من به صورت مترادف از این دو کلمه استفاده کنم. به «بمباران برای پیروزی قدرت هوایی و اعمال فشار در جنگ پایپ»، (ایتاکا. ان. وای (Ithaca.N.Y) انتشارات دانشگاه کون، ۱۹۹۶، ص ۴ ش ۹ ر.ک.

۶- استفادهٔ من از کلمهٔ تعامل استراتژیک، نباید یا کاربرد آن در مدل‌های رسمی اشتباه گرفته شود، که در آن استراتژیک به عنوان شاخصی برای منطق بازیگر (برای مثال، بازیگران استراتژیک، ریسک‌ها و منافع را محاسبه می‌کنند) و نمادی از کشورها، به ویژه قدرت‌های بزرگ تلقی می‌شود؛

برای مثال، به «عامل استراتژیک و تجزیه و تحلیل آماری درگیری بین‌المللی» کورتیس اس. سیگنورینو (Curtis S. signorino) بررسی علوم سیاسی امریکا، ج ۹۳ ش ۲ (ژوئن ۱۹۹۹) ص ۲۷۹ ر.ک. در مورد تمایز میان برخوردهای گزینش منطقی استراتژی و کاربردی متعارف استراتژی در مطالعات استراتژیک، به «بیماران برای پیروزی» پایپ، ص ۸۹ ر.ک.

۷- ماهیت بازیگر، توزیع تسلیحات و پیدایش استدلال‌های منطقی، جزو اینهاست. ماهیت استدلال بازیگر این ست که از آن جا که ۱. بازیگران دموکراتیک، به خوبی بازیگران مستبد نمی‌جنگند و ۲. افزایش شکست‌های بازیگر قدرتمند در منازعات نامتقارن، با افزایش تعداد کل منازعات نامتقارن بازیگران قدرتمند دموکراتیک مرتبط است، نوع حکومت بازیگر نتایج منازعه نامتقارن را تشریح می‌کند. به «دموکراسی و پیروزی: چرا نوع حکومت اهمیتی ندارد (زیاد)» (منتشر نشده) مایکل. سی. دیک (Michael C. Desch) دانشگاه کینتوکی، سپتامبر ۲۰۰۰ ر.ک. استدلال توزیع تسلیحات، رشته‌ای از تئوری آفند - پدافند است که بیان می‌کند توزیع تسلیحات نسبتاً پیشرفته کوچک در کشورهای در حال توسعه، باعث شد تا هزینه‌های غلبه یا اشغال، به صورتی افزایش یابد که منافع مورد نظر را جبران کند. در این مورد، به تئوری آفند - پدافند و منتقدان آن «سین ام. لینن- جونز» (Sean M- Jones Lynn) مطالعات امنیتی ج ۴ ش ۴ (تابستان ۱۹۹۵) ص ۶۶۰ - ۶۹۱ ر.ک. پیدایش استدلال‌های ابراز می‌کند که پس از جنگ دوم جهانی کشورها به این عقیده رسیدند که آنها تنها از طریق شناخت خود می‌توانند از نابودی استعماری بافت اجتماعی خود جلوگیری کنند. در این نگرش، هزینه‌های غلبه و اشتغال افزایش می‌یابد؛ زیرا ملی‌گراها خیلی سرسخت‌تر و مشتاق‌تر از دیگران برای دستیابی به خود مختاری، خطر مرگ را هم می‌پذیرند. برای مثال، به «جنگ‌های روستایی قرن بیستم» اریک آر. وولف (Eric R. Wolf) (نیویورک: Harper 8 Row, ۱۹۷۳) ر.ک.

۸- در کل این مقاله، کلمه تئوری روابط بین الملل، به نوع ساده‌ای از تئوری واقع‌گرایانه با سه عنصر کلیدی اطلاق می‌شود: ۱. هیچ مسؤول و قدرتی بر کشورهایی که قادر به تنظیم کنش و واکنش خود هستند، وجود ندارد. ۲. همه کشورها دارای مقداری توانمندی برای صدمه زدن به دیگران هستند. ۳. بنابر این کشورها به دنبال افزایش قدرت نسبی خود هستند که می‌تواند دیگر کشورها را از حمله باز دارد، آنها را تهدید و وادار به مصالحه کند یا آنها را در جنگ شکست دهد. ۹- در این تجزیه و تحلیل، آستانه عدم تقارن دارای اهمیت ۵ به ۱ به نفع بازیگران قدرتمند است، که در آن، قدرت محصول نصفی نیروهای مسلح و جمعیت بازیگر قدرتمند در آغاز یک بحران در مقابل محصول ساده نیروهای مسلح و جمعیت بازیگر ضعیف است. نصف کردن قدرت بازیگر قدرتمند، مشابه گرایش بازیگران قدرتمند برای داشتن منافع و تعهدات امنیتی مختلف است. داده‌های این تحقیق و مطالعه، عمدتاً از «بازگشت به اسلحه: جنگ‌های داخلی و بین‌المللی» جی. دیوید سینگر (J. David Singer) و ملوین اسمل (Melvin Small) ۱۸۱۶ - ۱۹۸۰ (بیورلی هیلز، کالیفرنیا: ۱۹۹۲) است. داده‌های اضافی از «بررسی تاریخی و انتقادی» جنگ چریکی (بوستون: براون، ۱۹۷۶) والتر لاکوویر (Walter Laqueur) و «از لوله اسلحه: تاریخچه جنگ چریکی انقلابی و ضد شورش از زمان رومی‌ها تا حال حاضر» جان الیس (John Ellis) (لندن: گرین هیل، ۱۹۹۵) اقتباس شده است. موارد استفاده شده در این تجزیه و تحلیل، در ضمیمه ذکر شده‌اند.

۱۰- اثر کلاسیک در این زمینه، متعلق به گلن اچ سیدنر (Glen H. Snyder) و پول دیزینگ (Paul Diesing) است. به «درگیری میان کشورها؛ مذاکره، تصمیم‌گیری و ساختار سیستم در بحران‌های بین‌المللی» سیدنر و دیسینگ (انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۷۷) ص ۱۹۰ و همچنین «چرا کشورهای بزرگ در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند» ماک ص ۱۸۱ ر.ک.

- ۱۱- همان، ص ۱۸۰ - ۱۸۱.
- ۱۲- همان، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
- ۱۳- مورخان قبلاً جنگ آفریقای جنوبی را جنگ «بور» (Boer) می‌نامیدند. اسم جدید، نقشی را که توسط سپاهان آفریقای جنوبی در جنگ ایفا شد، بهتر و دقیق‌تر بیان می‌کند؛ به همین دلیل، من در کل این مقاله، از جنگ مذکور به عنوان جنگ آفریقای جنوبی نام برده‌ام.
- ۱۴- برای مثال، به «طولانی‌ترین جنگ آمریکا: آمریکا و ویتنام» (۱۹۵۰ - ۱۹۷۵) جورج سی. هرینگ (George C. Herring) و برایش دوم (نیویورک: ۱۹۸۶) ص ۱۷۰ و «ویتنام: تاریخچه استانی کارنو» (Stanley Karnow) (نیویورک: ویکینگ ۱۹۸۳) ص ۱۶۹، ۱۷۰، ۳۷۷ و ۳۹۹ - ۴۲۳، ر.ک.
- ۱۵- در مورد محاسبات شوروی در افغانستان، به «افغانستان: ملا، مارکس، و مجاهد» رالف اچ، مگنوس (Magnus) و ادن نابی (Eden Naby) (۱۹۹۸) ص ۶۸، ۱۲۲، برای مشاهده مثال‌هایی در مورد مداخله آمریکا در ویتنام، به «طولانی‌ترین جنگ‌های آمریکا» هرینگ، ص ۲۲۲، ر.ک.
- ۱۶- ماک این مسأله را به صراحت تشخیص می‌دهد و بیان می‌کند که استراتژی جنگ چریکی، دوره طولانی درگیری‌های نامتقارن را تشریح می‌کند. به «چرا کشورهای بزرگ در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند» ماک، ص ۱۹۵، ر.ک. اما این استدلال دارای دو مسأله است: ۱. بازیگران ضعیف، همیشه با جنگ چریکی از خود دفاع نمی‌کنند (این امر عمومیت تئوری ماک را محدود می‌کند). ۲. برخی مدافعان که از جنگ چریکی استفاده می‌کنند، به سرعت شکست می‌خورند (این امر، قدرت تشریحی تئوری او را محدود می‌کند).
- ۱۷- معنای استراتژی، پیچیده و مداوماً در حال تکامل است. جام میرشمیر (Jahn Mearsheimer) از ساده‌ترین معنا استفاده می‌کند (طرح حمله) به (بازدارندگی متعارف) میرشمیر (۱۹۸۳)، ص ۲۸ - ۲۹، ر.ک. برای بحث و بررسی در مورد استراتژی و تکامل آن، به (استراتژی) بی. اچ. لیدل هارت (کمبریج، ۱۹۴۴)، ص ۷۶۸ - ۷۷۴، ر.ک.
- ۱۸- فقدان صراحت، بخش مهمی از استراتژی است؛ زیرا تخمین نادرست این که چگونه دشمن اهدافش را ارزش گذاری می‌کند، ممکن است به نتایج غیر منتظره‌ای بینجامد. برای مثال، استراتژی آمریکا در ویتنام، این بود که پس از رسیدن به سطح مشخصی از تلفات، ویتنام شمالی دیگر حاضر به پشتیبانی از شورش در جنوب نخواهد شد. جستجوی این نقطه گسست و عدم اطمینان در مورد این که این کاربرد سیاسی داشت یا نه، دولت جانسون را به شدت دچار اختلاف کرد. ممکن بود واقعاً نقطه گسستی در ویتنام وجود داشته باشد؛ اما همان‌طور که روبرت مک نامارا (Robert Mc Namara) وزیر دفاع آمریکا در سال ۱۹۶۷ نتیجه‌گیری کرد، رسیدن به این نقطه، به یک نسل کشی واقعی منجر می‌شد. به «قدرت جنگ و تمایل به رنج» استیون روزن (Steven Rosen) در «صلح، جنگ و تمداد» بروس ام. روزن (Bruce M.R. ussett) (کالیفرنیا، ۱۹۷۲، Beverly hills) ص ۱۶۷ - ۱۶۸، «جستجوی نقطه گسست در ویتنام: آمار یک نبرد مرگبار»، «تصورات نادرست آمریکا» فردیک براون (Fredeick Brown) همان، ص ۵۲۵ - ۵۲۹، تاریخچه ویتنام «کارنو» (Karnow) ص ۴۵۴ - ۵۹۶، ر.ک.
- ۱۹- این تعریف تاکتیک‌ها، تفسیر و توضیحی از معنای اقتباس شده از فرهنگ (Littre Dictionay) به وسیله چارنی (Charney) استراتژی ص ۷۷ است
- ۲۰- البته به لحاظ تجربی، همیشه بازیگران قدرتمند، شروع کننده جنگ نامتقارن نیستند. پول (Paul) بیست بازیگر ضعیف را می‌شمارد که از سال ۳۹۴ پس از میلاد تا ۱۹۹۳ جنگ را شروع

کرده‌اند، که یازده مورد آن در این جا گنجانیده شده است. به «جنگ‌های نامتقارن»، ص ۴ - ۳، پول. ر.ک.

۲۱- در هشت جنگ نامتقارن (۴/۱ درصد) نتیجه جنگ به وسیله استراتژی پایان یا مصالحه، تحت تأثیر قرار گرفته است. استراتژی‌های مصالحه، شامل استفاده از رشوه، پیشنهاد مهلت (عفو)، تقسیم قدرت و اصلاحات سیاسی است و نیازی به نیروهای مسلح برای اجرای آن وجود ندارد. نمونه‌هایی از جنگ نامتقارن که در نتیجه استراتژی مصالحه پایان یافته‌اند، عبارت از: جنگ مورید (Murid) (۱۸۳۰ - ۵۹)، جنگ سوم مینول (۵۸ Seminole - ۱۸۵۵)، حادثه مالزی (Mallayam rmergency) (۱۹۴۸ - ۵۷)، بحران انگلیس و قبرس (۱۹۵۴ - ۵۹) و بحران فیلیپین و مراکش (۱۹۷۲ - ۸۰).

۲۲- تعریف میر شمیر در مورد سه استراتژی حمله اصلی (فرسایش، شیخون و اهداف محدود)، نقطه شروع خوبی را برای انواع مختلفی که در این جا معرفی کردم، فراهم می‌کند. به «بازدارندگی متعارف»، میر شمیر، ص ۲۹ - ۳۰، ۳۳ - ۴۳، ۵۳ - ۵۶ ر.ک.

۲۳- شیخون شامل سازمان‌های رزمی متحرک (تانک‌های پشتیبانی شونده به وسیله پیاده نظام، توپخانه سیار و پشتیبانی هوایی تاکتیکی) است که حمله خود را علیه بخش باریکی از موقعیت گسترده مدافع متمرکز می‌کنند و معمولاً به عنوان یک خط تلقی می‌شود. به هنگام نفوذ به خط دشمن، به جای روی آوردن سریع برای حمله به نیروهای جناحی، ستون‌های رزمی به عمق مناطق نفوذ کرده، ارتباط را قطع و تدارکات را تصرف می‌کنند و معمولاً هماهنگ سازی دفاعی را برای نیروهای منزوی مستقر در خط مقدم، غیر ممکن می‌سازند. در نتیجه، «می‌توان یک دشمن را بدون انجام چندین نبرد انهدامی، خلع سلاح کرد». به همان ص ۳۰ ر.ک.

۲۴- میرشمیر بیان می‌کند که یک محاصره شیخون موفقیت آمیز، اغلب به انهدام اراده یگان تحت محاصره برای مقاومت میر شمیر منجر می‌شود. به همان، ص ۳۸ ر.ک. هر چند در مورد شیخون، تأثیر محدود به سطح یگان است (تاکتیکی)، اما این مطالعه از ارتباط میان غیرمستقیم بودن و اراده مورد نظر در این جا پشتیبانی می‌کند.

۲۵- قوانین جنگ در طول زمان به صورت چشمگیری متحول شده است. همان طور که در این جا استفاده شده است آنها شامل رسوم و روش‌های Hague ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷. نسل کنشی ۱۹۴۸، چهار روش ژنو ۱۹۴۹ و دوپروتکل اضافی بر ژنو ۱۹۷۷ است. در مورد قوانین جنگی و توسعه تاریخی آنها، به «قوانین جنگی» آندره کوروپسیر و باری پاسکینز (Andre Corrisier & Baskins) در «فرهنگ تاریخ نظامی و هنر جنگ (ص. ۴۴۳ - ۴۵۳)؛ جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه، «یا استدلال اخلاقی با توضیحات تاریخی مایکل والزر» (Michael Walzer) (نیویورک، کتابهای مقدماتی، ۱۹۹۲) و قوانین جنگ: محدودیت‌های جنگ در دنیای غرب مایکل هاوارد (Michael Howard)، جورج اندروپولوس (George Andreopoulos) و مارک شولمن (Mark Shulman) (نیوهایون، انتشارات دانشگاه پال (Yale) ۱۹۹۴) ر.ک. برای مشاهده مجموعه مختصری از خود اسناد، به «اسناد قوانین جنگی» آدام روپرتز و ریچارد گولوف (نیویورک، انتشارات دانشگاه آکسفورد ۲۰۰۰) ر.ک.

۲۶- برای مثال، به «جنگ‌های عادلانه و ناعالانه» والزر، ص ۱۵۱ ر.ک. تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی به صورت متعارف در این مقوله گنجانیده شده‌اند؛ زیرا آنها ذاتاً غیر قابل تشخیص هستند. اندام آگاهانه و طرح ریزی شده محیط طبیعی مدافع (از طریق تخریب جنگل و انهدام با تلاق‌ها) نیز نقص قوانین جنگی به همان علت است. به «جنگ محیطی» مارک پری (Mark perry

- و ادوارد مایلز (Ed Miles) در کتاب «جنایت‌های جنگی: آنچه که مردم باید بدانند» روی گونمن (Roy Gutman) و دیوید ریف (David Rieff) (نیویورک - ۱۹۹۹) ص ۱۳۲ - ۱۳۵ ر.ک.
- ۲۷- تسلیحات و تأثیر، توماس سی. چلینگ (Thomas C. Schelling) (انتشارات دانشگاه یال، ۱۹۶۶) اثر کلاسیک در این زمینه است؛ به ویژه فصل ۱ و ۴ آن. همچنین به «قدرت هوایی بازدارنده در جنگ ویتنام» روبرت ای. پاپ (Robert A. Pape) امنیت بین‌المللی ج ۱۵، ش ۲ (آخر ۱۹۹۰) ص ۱۰۳ - ۱۴۶ و «و بمباران برای پیروزی» پاپ ر.ک. از نظر تئوریک، به کارگیری قدرت هوایی استراتژیک برای هدف قرار دادن توانمندی جنگی دشمن، به وسیله به کارگیری نیروهای هوایی برای نابودی یا رهگیری تدارکات، انهدام نقاط ارتباطاتی کلیدی (تقاطع راه آهن، پل‌ها و پایگاه‌های هوایی) یا خراب کردن کارخانجات تسلیحات، ممکن است. اگر این امر بدون کشتن غیر نظامیان ممکن بود، این به عنوان یک استراتژی حمله مستقیم شناخته می‌شد. اما در عمل (حتی با در نظر گرفتن پیشرفت‌ها در مهمات هدایت شونده دقیق) قدرت هوایی استراتژیک، اسلحه‌ای عریان است و به صورتی نامتناسب با ضرورت نظامی برای نابودی اهداف غیرنظامیان کشته می‌شوند. نبرد هوایی استراتژیک ناتو در کوزوو در سال ۱۹۹۹، یکی از این موارد است. برای مثال، به گزارش کوزوو: درگیری، واکنش بین المللی، درس‌های فرا گرفته شده «کمیسسیون مستقل بین المللی در کوزوو (نیویورک، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۰) ص ۹۲ - ۹۴ ر.ک.
- ۲۸- چنین اقداماتی اغلب شامل اعدام افراد غیر نظامی (به صورت ناگهانی و تصادفی انتخاب می‌شوند) به تلافی کشته شدن یک سرباز اشغالگر است. برای مثال، به «جنگ در سایه: تاریخ کلاسیک جنگ چریکی از زمان ایران قدیم تا حال» روبرت اسپری (robert Asprey) (نیویورک - براون) ۱۹۴۴، ص ۱۰۸، ر.ک.
- ۲۹- شبکه‌های اطلاعاتی و پشتیبانی شورشی به مشارکت غیر نظامیان نامتقارن بستگی دارد و اردوگاه‌های تمرکز این شبکه‌ها را مختل می‌کند. برای مثال، به «هنر شورش: سیاست نظامی آمریکا و شکست استراتژی در جنوب شرق آسیا» دونالد هامیلتون (Donald W. Hamiltan) (وست پورت Westport) ۱۹۹۸، ص ۵۹ و «آخرین جنگ مردان: زنان در مناقشه اردوگاه‌های تمرکز جنگ بوئر» (Boer) پانولا. ام. کریز (Paula M. Krebs) نشریه کارگاه تاریخ، ش ۲۳ پائیز ۱۹۹۲، ص ۴۱ - ۴۲ ر.ک.
- ۳۰- انگلستان از اردوگاه‌های تمرکز به عنوان یک استراتژی ضد شورش در طول جنگ فریقای جنوبی استفاده کرد. هر چند انگلستان قصد کشتن این تعداد افراد را نداشت، اما حدود ۲۸/۰۰۰ نفر زن و کودک بوئر در اردوگاه مردند، که از مجموع تعداد کل تلفات نظامی دو طرف بیشتر است. در مورد به کارگیری اردوگاه‌های تمرکز به عنوان یک استراتژی ضد شورش، به «تاریخچه‌های کوتاه از جنگ چریکی»، جان الیس (John Ellis) (نیویورک، ۱۹۷۶، St. Martins) ص ۱۱۱، ر.ک. در مورد به کارگیری و نتایج آنها در جنگ آفریقای جنوبی، به «جنگ سه ساله» کریستین دی وت (Christian De. Wet) (نیویورک: Charles Scribers sins، ۱۹۰۲)؛ «جنگ بوئر» توماس پاکنهام (Thomas pokenham) (نیویورک Charles Scribers sons، ۱۹۷۹) فصل ۲۹ ص ۶۰۷ - ۶۰۸ و «آخرین جنگ مردان» کرکز. ر.ک.
- ۳۱- بمباران متحد در سدن (Dresden) مثالی معمولی است. به «زنگ‌های قضاوت: بمباران آمریکا در جنگ جهانی دوم» رونالد شافر (Ronald schaffer) نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۵، ص ۹۷ - ۹۹ ر.ک. در مورد موضوع بمباران استراتژیک به عنوان اعمال فشار علیه آلمان نازی به «بمباران برای پیروزی» پاپ، ص ۲۶۰ - ۲۶۲ ر.ک. طبق استدلال پاپ. بمباران استراتژیک که غیر نظامیان را هدف قرار می‌دهد، به عنوان توحش تلقی می‌شود. وقتی

هوایی برای هدف قرار دادن نیروهای دشمن بکار می‌رود، به عنوان یک استراتژی حمله مستقیم محاسبه می‌گردد. حمله به زیر ساخت‌ها و صنعت، مسأله‌ سازتر است: غیر نظامیان هدف نیستند؛ اما افرادی که این استراتژی را به کار می‌گیرند، قبلاً می‌دانند که غیر نظامیان در چنین حملاتی کشته خواهند شد.

۳۲- برای تشریح مختصر، به بازدارندگی متعارف». میر شمیر، ص ۴۸ - ۵۰، ر.ک.

۳۳- همان، ص ۵۳ - ۵۶.

۳۴- همان، ص ۲۴ - ۱۶۲۴ ب.

۳۵- تروریسم یک استراتژی مرتبط است که معمولاً دارای اهداف سیاسی مشابه استراتژی جنگی چریکی است. منطق اکثر فعالیت‌های تروریستی، منعکس کننده منطق بمباران استراتژیک اعمال فشار است. تروریسم به عنوان یک پدیده، عمدتاً شهری به دنبال تحمیل فشار بر غیر نظامیان است. در نتیجه، آنها بر دولت خود فشار وارد خواهند کرد تا با درخواست‌های سیاسی تروریست‌ها موافقت کند یا دولت را غیر قانونی و به عنوان ابزاری برای جایگزینی یا اعمال فشار بر آن در می‌آید. این بدان معنا است که استراتژی زمانی کاملاً مؤثر خواهد بود که شهروندان، دارای نقشی در سیاست‌های دولت خود باشند.

۳۶- در مورد این که به اظهارات «هانتینگون»، ارنست می (Ernest May) ریچارد. ان. نیوستاد (Richard N. Neustadt) و توماس چلینگ (Thomas Schelling)، امنیت بین المللی، ج ۶، ش ۱ (تابستان ۱۹۸۱) ص ۷. و به «محدودیت‌های آمریکا در جنگ‌های کوچک» الیوت. ای. کوین (Elilt Acoben) امنیت بین المللی، ج ۹، ش ۲ (آخر ۱۹۸۴) ص ۱۵۷، ر.ک.

۳۷- برای معرفی کلی در مورد استراتژی جنگ چریکی، به «از لوله اسلحه» الیس (Elis)، «جنگ چریکی» لکاور (Laqueur)، «جنگ در سایه» اسپری (Asprey) و «جنگ چریکی: یک کتاب منبع تاریخی، بیوگرافیکی و کتاب شناسی» آنتونی جیمز (Antony James) (Wesstport, Greenwood, 1996) ر. ک. در مورد انواع چینی و کوبایی استراتژی جنگ چریکی، به «در مورد جنگ چریکی» مائوتسه تونگ (Mao Tse-tung) (نیویورک، ۱۹۶۱، Perager)؛ «تئوری انقلابی مائو تسه تونگ» فصلنامه علوم سیاسی، ج ۷۰، ش ۳ (سپتامبر ۱۹۵۵)، ص ۳۲۱ - ۳۴۰؛ «جنگ چریکی» (Che Guavara) (نیویورک - بررسی ماهنامه ۱۹۶۱) و «انقلاب در انقلاب» رژه دبره (Regis Debary) (نیویورک، ۱۹۶۸) ر. ک.

۳۸- «در مورد جنگ چریکی» مائوتسه تونگ، ص ۴۶.

۳۹- برای مثال، به «هنر شورش» هامیلتون، ص ۲۷، ر. ک.

۴۰- در مارس ۱۹۰۰ انگلستان نخستین پایتخت بوئر، بلومفونتین (Bloem fontein) را تصرف کرد. فرماندهان باقیمانده بوئر جمع شدند تا در مورد تسلیم شدن یا ادامه جنگ تصمیم بگیرند. فرماندهان به دقت تقسیم شدند، اما تغییر تبادل به نفع مقاومت مداوم (چریکی)، پایبندی به شهروندی انگلستان بود. سرانجام بوئر اعتقاد آنها را غیر موجه تلقی کرد. به «جنگ سه ساله» De Wet، ص ۱۹۲ - ۱۹۳، ر. ک.

۴۱- نقل شده در «چرا کشورهای بزرگ در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند» ماک، ص ۱۷۶.

۴۲- این تقلیل و تقسیم استراتژی‌ها به دو نوع گسترده و جامع متقابل در ادبیات مطالعات استراتژیک، به خوبی تثبیت شده است. برای مثال، به «جنگ غیرمستقیم» آندره کورویسیر و جان چایلدز «فرهنگ تاریخ نظامی و هنر جنگ»، ص ۳۷۸ و «استراتژی لیدیل هارت (Lidell Hart)» ص ۱۹۷ (۳۶۴) ر. ک.

- ۴۳- برای تعریفی مشابه، به «قدرت هوایی اعمال فشار در جنگ ویتنام» پایپ، ص ۱۰۶ - ۱۰۷. ر.ک.
- ۴۴- در استراتژی جنگ چریکی، از درگیری فیزیکی با نیروهای مسلح مهاجم جلوگیری یا تنها در شرایط مطلوب، مورد حمله قرار می‌گیرند. در یک نبرد بمباران استراتژیک یا محاصره در مقابل یک دفاع مستقیم در جنگ محدود، قدرت انهدامی بازیگر قدرتمند منحرف می‌شود؛ زیرا چنین حملاتی به صورت تغییر ناپذیر، غیر نظامیان را میان مهاجمان و نخبگان سیاسی قرار می‌دهد.
- ۴۵- در مورد اهمیت طول درگیری به عنوان یکی از هزینه‌های درگیری، به «بازدارندگی متعارف» میرشمیر، ص ۲۴ و «استراتژی مانو تسه تونگ»، ص ۳۲۴ - ۳۲۶ (کاتزینیک و هانراهام) ر.ک.
- ۴۶- به «علت‌های جنگ» جفری بلینی (Geoffrey Blainey) ویرایش سوم (نیویورک: انتشارات رایگان، ۱۹۹۸) ر.ک.
- ۴۷- برای مثال، به «چرا کشورهای بزرگ در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند» ص ۱۸۱ - ۱۸۲. ر.ک.
- ۴۸- ماک به درستی تأکید کرده است که توحش به تناسب با قدرت نسبی بازیگران، مورد قضاوت قرار می‌گیرد؛ بازیگران ضعیف به خاطر بد رفتاری بخشیده خواهند شد؛ در حالی که بازیگران قدرتمند به خاطر آن محکوم خواهند شد. به همان، ص ۱۸۶ - ۱۸۷. ر.ک.
- ۴۹- «تئوری سیاست بین المللی» کینیت ان. والتر (Kenneth N. Waltz) (نیویورک: ۱۹۷۹) ص ۱۲۷.
- ۵۰- در مورد جنگ چریکی انقلابی مانو، به عنوان الگو به «هنر شورش» هامیلیتون، ص ۱۸ و «استراتژی انقلابی» مانو تسه تونگ ص ۳۲۲. ر.ک.
- ۵۱- برای مثال، به «نیروی زمینی و ویتنام» اندر و کریپینویچ (Andrew Krepinovich) (انتشارات دانشگاه جانها پکینز، ۱۹۸۶)؛ «جنگ نامتعارف بازسازی نیروهای عملیات ویژه آمریکا» سوزان ال. مارکوئیس (Susan L. Marquis) (واشنگتن دی. سی؛ بروکینگز ۱۹۹۷)؛ «محدودیت‌های عمل آمریکا در جنگ‌های کوچک» کوهن، ص ۲۵۲ - ۱۵۴ و «جنگ در سایه» اسپری (Asprey)، ص ۸۴۶. ر.ک.
- ۵۲- به «استراتژی انقلابی مانو تسه تونگ» کاتزینیک و هانراهان (Kotzenbach & Hanrahan)، ص ۳۲۵ - ۳۲۶. ر.ک.
- ۵۳- هر چند استراتژی جنگ چریکی نیازمند بناگاه و پشتیبانی اجتماعی است، اما دستیابی صرف به آنها به هیچ وجه دستور انتخاب را صادر نمی‌کند. برای مثال، نیروهای فرانسوی در جنگ فرانسه - پروس در سال ۱۸۷۰ به هر دوی آنها دسترسی داشتند؛ اما در جنگ شکست خوردند. پس از شکست فاجعه‌آمیز در سدان (Sedan)، فرانسه به صورت فعالی استراتژی جنگ چریکی را مورد توجه قرار داد. اما در مقابل، به خاطر در معرض تهدید قرار گرفتن پاریس، فرانسه تسلیم شد. به «جنگ فرانسه - پروس» مایکل هوارد (Michael Howard) (نیویورک، ۱۹۶۱) ص ۲۴۹ - ۲۵۰. ر.ک.
- ۵۴- «بمباران برای پیروزی» پایپ فصل ۶، نشان داده است که بمباران استراتژیک یا استراتژی‌های «تنبیهی» به ندرت دارای کارکرد است (و این که آنها نمی‌توانند در مقابل استراتژی‌های دفاع غیر مستقیم مثل جنگ چریکی دارای کارکرد باشند). همچنین به «محدودیت‌های قدرت هوایی: بمباران ویتنام شمالی توسط آمریکا» مارک کلوفیلتر (Mark Clodfeleter) (نیویورک، ۱۹۸۹) ر.ک. اگر آن طور که پایپ می‌گوید، قدرت هوایی تاکتیکی به عنوان ابزاری برای تحت فشار قرار دادن دشمن، دارای کارایی بالایی است، در آن صورت،

پشتیبانی هوایی تاکتیکی که دارای خسارات غیر نظامی است، باید خیلی معمول باشد و دفاع «سپر انسانی» ستون‌های زرهی یا ترابری، اقدام متقابل خیلی مشهوری خواهد بود.

۵۵- بمباران استراتژیک معمولاً با هدف حفظ غیر نظامیان شروع می‌شود - اغلب تا حدّ قرار دادن خلبانان و خدمه‌ها در معرض خطر قابل توجهی (برای مثال، به وسیله پرواز در ارتفاع پایین تر یا با سرعت کمتر) - اما در اکثر موارد، این نبردها گسترش و تشدید می‌یابد، تا این که تلفات غیر نظامیان به سادگی پذیرفته شود (همانند بمباران ویتنام شمالی توسط امریکا در طول نبرد تندر گرآن) یا غیر نظامیان به عنوان هدف پذیرفته شوند (همانند بمباران آتش در سدن و توکیو، و بمباران اتمی هیروشیما و نازاکی). تفسیر دقیق و جدی قوانین جنگی، ممکن است یک نبرد استراتژیک هوایی را که خسارات غیر نظامی را قبول می‌کند (مثل مرگ یا مجروح شدن غیرنظامیان)، به عنوان جنایت جنگ تلقی کند. این مسأله کلیدی است؛ قوانین جنگی خسارات غیر نظامی را تا آن جا که این خسارات با ارزش نظامی خود هدف متناسب باشد، مجاز می‌شمارد. اما اگر قدرت هوایی استراتژیک، دارای هیچ کاربرد نظامی نباشد، در آن صورت، خسارات غیر نظامی بمباران استراتژیک یک جنایت جنگی را شمرده می‌شود.

۵۶- مانوتسه تونگ، یک بار روابط بین شورشیان و شهروندان را در یک جنگ مردمی، با تشبیه جنگجویان به ماهی و مردم به دریا تشریح کرد. بنابر این فعالیت ضدّ شورش مؤثر، نیازمند تغییر زمین منطقه عملیاتی (شفاف و روشن سازی دریا) یا کشتن، اخراج یا زندانی کردن مردم (خشک کردن دریا) است. هر دو، توخس تلقی خواهند شد. به «چاشنی جنگ چریکی» مانوتسه تونگ در «جنگ‌های کثیف: فعالیت‌های چریکی و دیگر شکل‌های جنگ نامتعارف» دونالد رابینسون (نیویورک، ۱۹۶۸)، ص ۲۸۴، ر. ک.

۵۷- اکثر جنگ‌های نامتقارن از ابتدا تا پایان، دارای یک تعامل استراتژیک است؛ اما برخی (از قبیل جنگ افریقای جنوبی و مداخله امریکا در ویتنام) به ترتیب دارای تعاملات چند گانه تربیتی یا چند گانه همزمان است. در درگیری‌های تعامل چند گانه تربیتی، استراتژی‌ها تغییر می‌کنند؛ اما در یک توالی موقتی، تغییر استراتژیک یک طرف، به سرعت با دیگری دنبال می‌شود. در درگیری‌های تعامل چند گانه همزمان یک بازیگر با یک بازیگر و متحدان آن، استراتژی‌های مختلفی را در مقابل یک دشمن در داخل یک صحنه عملیاتی دنبال می‌کنند. توزیع تجربی انواع درگیری‌ها به این صورت زیر است. یک، ۱۳۴ (۷۷/۵ درصد)، چند گانه تربیتی، ۲۹ (۱۶/۸ درصد) و چندگانه همزمان، ۱۰ (۵/۸ درصد) در این تجزیه و تحلیل، نتایج درگیری به وسیله نتایج تعامل استراتژیک تشریح می‌شود.

۵۸- تعداد نسبتاً کمی از جنگ‌ها با تعامل چند گانه به یک تعامل کاهش یافته‌اند. در درگیری‌های چند گانه تربیتی، تعامل نهایی برای نشان دادن کلّ درگیری استفاده می‌شود؛ جنگ افریقای جنوبی رهیافت مشابه نامیده شد؛ زیرا با یک تعامل غیرمستقیم - غیر مستقیم پایان یافت. در درگیری‌های چند گانه همزمان، تعاملات میانگین گیری شده‌اند؛ مداخله امریکا در ویتنام، رهیافت مخالف کُد گذاری شده است؛ زیرا هر چند برخی تعاملات رهیافت مشابه هستند. در حالت متعادل، موفقیت به وسیله یک تعامل مستقیم - غیر مستقیم ایجاد شد. پیامد اصلی این کاهش، آزمایش سخت و جدی فرضیه تعامل استراتژیک است؛ زیرا بازیگران قدرتمند نسبت به بازیگران ضعیف توانمندی مادی بیشتری برای سازگاری با شکست دارند. تعاملات فاسد، شکست‌های بازیگران قدرتمند را به جای بازیگران ضعیف می‌پوشانند.

۵۹- بن بست‌ها و درگیری‌های جاری، شکست‌هایی برای بازیگر ضعیف تلقی می‌شوند.

۶۰- Chi-squared اثر پی یرسون (Person)، ۱۴/۵۶.

۶۱- تجزیه و تحلیل روابط موجود میان تعامل استراتژیک و نتایج تعامل (همانند نتایج درگیری) دستاورد شدیدتری را به همراه دارد؛ بازیگران ضعیف در ۲۳/۱ درصد تعاملات رویکرد مشابه و ۷۸/۴ درصد رویکرد مخالف، پیروز می‌شوند. این رابطه از نظر آماری، خیلی زیاد و مهم است. تجزیه و تحلیل تأثیر پشتیبانی غیر رزمی خارجی برای بازیگران ضعیف، فرضیه تعامل استراتژیک را نفی نمی‌کند؛ حتی وقتی بازیگران ضعیف، هیچ پشتیبانی دریافت نمی‌کنند، هنوز احتمال پیروزی آنان در تعاملات رویکرد مخالف، سه برابر تعاملات رویکرد مشابه است.

۶۲- به «هنرهای تاریکی: جنگ چریکی و توحش در درگیری‌های نامتقارن» ایوان آریگوین تافت (Ivan Toft - Arreguin)، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۸. ر.ک.

۶۳- این ارقام از «روابط جنگ» سینگرو اسمول (Singer & Small) شماره جنگ ۱۶۳ گرفته شده‌اند.

۶۴- منطق ارزیابی قدرت نسبی، نیازمند محاسبه میزان منابع نیروی به کار گرفته شده بازیگر مذکور برای جنگ نیست؛ آنچه مهم است، منابعی است که یک بازیگر می‌تواند برای پیروزی در جنگ به کار گیرد. در این مورد به «تسلیمات و تأثیر» شلینگ، ص ۱۴۲ - ۱۴۳ و ۱۷۳. ر.ک.

۶۵- حتی اگر ما به خاطر سادگی در نظر بگیریم که این واقعیت بین آمریکا و ویتنام شمالی، به تنهایی حاکم بود، این نسبت به ۴۹ به ۱ به نفع آمریکا تغییر پیدا می‌کند.

۶۶- در مورد ریشه‌های نبرد تندر چرخان و اهداف آن، به «ویتنام: یک تاریخچه» کارنو (Karnow)، ص ۳۹۷. ر.ک. در مورد خسارات غیر نظامی تندر چرخان، به ایبید، ص ۴۵۸. ر.ک. در

مورد محدودیت اخلاقی نسبی آمریکا، به درک سیاست و شکست برنامه جیمز کلی تامپسون (James Clay Thompson) (انتشارات دانشگاه کارولینای شمالی ۱۹۸۰). ر.ک. برای برخورد

تئوریک که نظریه تعامل استراتژیک را پیش بینی می‌کند، به «بمباران برای پیروزی» پایپ، به ویژه فصل ۶. ر.ک. پایپ بیان می‌کند، وقتی از قدرت هوایی برای هدف قرار دادن نیروهای مسلح

یک دشمن استفاده می‌شود، معمولاً پیروز می‌شود و وقتی برای هدف قرار دادن ارزش‌های یک دشمن

مورد استفاده قرار می‌گیرد (از جمله زیر ساخت‌ها) معمولاً شکست می‌خورد. به بیان دیگر،

تنبیه و انکار، به ترتیب، رویکردهای غیرمستقیم و مستقیم استراتژیک را نشان می‌دهد. استدلال پایپ و پیش از آن میرشمیر و پس از آن ماین، استدلالی را برای تأثیر مستقیم استراتژی بر نتایج

درگیری ایجاد می‌کند. درگیری ایجاد می‌کند. ۶۷- برگرفته از «اطلس تاریخی جنگ ویتنام» هاری سامرز (Harry Summers) (نیویورک، ۱۹۹۵)، ص ۹۶.

۶۸- کاربرد سیاسی آن کمتر از صفر بود، این مخالفت داخلی و بین المللی، تلاش جنگی آمریکا را افزایش داد و هر چند ویتنام شمالی از بمباران نگران و متنفر بود، اما آنها هرگز تغییر اهداف جنگ خود را به عنوان نتیجه فشار تحمیلی تلقی نکردند.

۶۹- از افرادی که در کنار آمریکا جنگیده‌اند، هیچ کس تندرچرخان را یک موفقیت تلقی نمی‌کند؛ هر چند منصفانه است بگویم که دلایل مطروحه برای تشریح شکست نبرد، زیاد و بحث انگیز بوده

است. از نقطه نظر نظامی، اجماع بر این است که نبرد به این خاطر شکست خورد که از ابزارهای نظامی برای دستیابی به اهداف سیاسی، سوء استفاده کرد. برای بحث و بررسی جامع‌تر هدف و

تأثیر تندرچرخان، به «تندرچرخان، طولانی‌ترین جنگ آمریکا»، ص ۱۴۷، «محدودیت‌های قدرت هوایی» گولد فیلتر (Gold felter) و «قدرت هوایی بازدارنده در جنگ ویتنام» پایپ. ر. ک.

۷۰- این مثال‌ها از «اطلس تاریخی جنگ ویتنام» سامرز و «فرهنگ لغت جدید ویستر در مورد جنگ ویتنام» مارک لیپسون (Marc Leepson) (نیویورک ۱۹۹۹) برگرفته شده‌اند.

- ۷۱- به «ویتنام: تاریخچه» کارنو، ص ۴۶۳. ر. ک.
- ۷۲- آمار و ارقام عملکرد ارتش ویتنام ترکیبی است. بسیاری از یگان‌ها به خاطر شجاعت، مهارت و وفاداری خود، مورد تحسین قرار می‌گیرند؛ در حالی که برخی دیگر، تنها به خاطر ترس، بی‌کفایتی و رشوه خواری در یادها مانده‌اند؛ برای مثال به «ویتنام تاریخچه» کارنو، ص ۴۴۱ و «اطلس تاریخی جنگ ویتنام» سامرز، ص ۸۰. ر. ک.
- ۷۳- به «جنگ در سایه» اسپری، ص ۸۸۱. ر. ک.
- ۷۴- به همان، ص ۸۴۸. ر. ک.
- ۷۵- این نظریه اصلی «نیروی زمینی و ویتنام» کریپینوچ (Krepinevich) ص ۴ است.
- ۷۶- «فونیکس» اسم رمز یکی از برنامه‌های ترور امریکاست که رهبران ویت کنگ را هدف قرار داد.
- ۷۷- در مورد برنامه دهکده‌های استراتژیک در ویتنام، منطلق آن و موفقیت‌ها و شکست‌هایش، به «ویتنام: تاریخچه» کارنو، ص ۲۵۷. ر. ک.
- ۷۸- ویتنام: تاریخچه، کارنو، ص ۲۵۷.
- ۷۹- «جنگ در سایه» اسپری، ص ۹۱۰ - ۹۱۱.
- ۸۰- شک کمی در این مورد وجود دارد که برنامه فونیکس به صورت مؤثری در توانمندی ویت کنگ برای تداوم جنگ چریکی در جنوب، اختلال ایجاد کرد. حتی مردم ویتنام شمالی این را قبول دارند. نگوین کوتاج (Nguyen Co Taach) وزیر امور خارجه ویتنام در سال ۱۹۷۵ اعلام کرد که طرح فونیکس بسیاری از پایگاه‌های ما را در ویتنام جنوبی پاکسازی کرد و تعدادی از مردم ویتنام شمالی و نیروهای ویت کنگ را وادار کرد تا به پناهگاه‌هایی در کامبوج روی آورند. به «اطلس تاریخی جنگ ویتنام» سامرز، ص ۱۴۸؛ «ویتنام: تاریخچه»، کارنو، ص ۵۳۴ و «طولانی ترین جنگ امریکا» هیرینگ، ص ۲۳۲. ر. ک.
- ۸۱- طولانی‌ترین جنگ امریکا، هیرینگ، ص ۲۲۶.
- ۸۲- در این مورد، به «ویتنام: تاریخچه» کارنو، ص ۴۶۴، ۴۸۰ و «طولانی ترین جنگ امریکا» هیرینگ، ص ۲۰۰. ر. ک.
- ۸۳- این تشویق به پیش بینی بی‌شرمان، ویلیام وستمولرند، فرمانده امریکا (درست پیش از Tet) منتهی شد که «میدهای دشمن بر باد رفته است»، به «ویتنام: تاریخچه»، ص ۵۳۹. ر. ک.
- ۸۴- لوئیس سورلی (Lewis Sorley) بیان می‌کند که جنگ پس از Tet دارای مرحله حیاتی دیگری بود؛ مرحله‌ای که در آن نیروهای امریکا استراتژی‌ها را تحت فرماندهی جدید ژنرال کریگتون دبلیو. آبرامز تغییر دادند. از نظر نظریه تعامل استراتژیک، این مرحله به عنوان «مرحله ۵ تلقی می‌شد: جنگ چریکی شماره ۳ / غیرمستقیم - غیرمستقیم / امریکا پیروز می‌شود: لویتنام را ترک می‌کند / جنگ تمام می‌شود». مشکل استدلال سورلی در محاسبه کارایی رهبری با استعداد آبرامز در شرایط ویت کنگ است که اخیراً به وسیله فونیکس و نت تخریب شده است و یک وضعیت مشابه آن، در مورد نیروی زمینی ویتنام شمالی وجود دارد. اگر همان طور که خیلی‌ها ابراز می‌کنند، شمال برای شکستن محاصره‌هایش پس از نت، عقب نشینی کرده است، در آن صورت، کارآمدی نظامی امریکا بدون توجه به استراتژی آن، خیلی بالا به نظر خواهد رسید. به همین دلیل و از آن جا که گنجاندن آن، چیز کمی برای آزمایش تشریحات رقابتی به همراه دارد، فی تعامل را در این تحلیل نمی‌گنجانم. به «جنگ بهتر: ... پیروزی‌های مورد توجه قرار نگرفته و تراژدی نهایی آخرین جنگ امریکا در ویتنام «لوئیس سورلی»، (نیویورک، ۱۹۹۹). ر. ک.
- ۸۵- به «نیروی زمینی و ویتنام» کریپینوچ و هنر شورش، هامیلتون، ص ۱۵۵. ر. ک.

۸۶ - «ویتنام: تاریخچه» کارنو، ص ۳۷۷ - ۳۷۸.

۸۷ - این بدان معنا نیست که بگویم ویتنام شمالی یکپارچه بود. کمونیست‌های ویتنام جنوبی، هویت ملی مستقل و مجزایی از شمالی‌ها داشتند. حضور بیگانگان در خاک ویتنام، آنها را متحد کرد. بیه «قوم شناسی و صلح آسیای جنوبی» و الکرمونور، مطالعات سیاسی، ج ۲۲، ش ۱ (اکتبر ۱۹۶۹)، ص ۵۱ - ۸۶ ر. ک.

۸۸ - «ویتنام: تاریخچه» کارنو، ص ۴۵۸.

۸۹ - این امر، به همان اندازه در مورد ضد تروریسم و تروریسم هم درست به نظر می‌رسد. «لورا دونوهو» تأثیر قانون ضد تروریسم انگلستان در ایرلند شمالی را مورد بررسی قرار داده و نتیجه‌گیری می‌کند که ابزارها و اقدامات موقتی و اضطراری متعدد انگلستان (که هرگز موقتی نبود و حقوق بشر را نقض کرد) در کوتاه مدت، خیلی مؤثر بود. اما در تجزیه و تحلیل خود ابراز کند که معمولاً شورشیان راهی را حول همین اقدامات پیدا می‌کنند و سرانجام به دور دیگری از محدودیت‌های اضطراری دست می‌یازند. به «قانون و نیروهای اضطراری ضد تروریستی انگلستان» دونوهو، ۱۹۲۲ - ۲۰۰۰ (پورتلند انتشارات آکادمیک ایرلند، ۲۰۰۱) ص ۳۲۲ - ۳۳۳. ر. ک.

۹۰ - به «چرا کشورهای بزرگ در جنگ‌های کوچک شکست می‌خورند» ماک، ص ۱۸۰ و «جنگ در تاریکی»، ص ۶۶۹ - ۶۷۱ ر. ک.

۹۱ -

۹۲ - برای مثال، به «بررسی مجدد ویتنام»، ص ۸ - ۹، هافمن، همان و «محدودیت‌های اقدام امریکا در جنگ‌های کوچک» کوهن، ص ۱۶۶ - ۱۶۷ ر. ک.

۹۳ - به «جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه» والزر، ر. ک.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی